



جمهوری اسلامی ایران
 وزارت آموزش عالی
 تهران

فارسی

سوم دبستان

۱۳۶۴

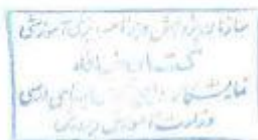


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فارسی

سوم دبستان

۱۳۶۴



۱۳۶۶

۸۶۰

الف ۳ /
۲۰۰

این کتاب در سال ۱۳۵۸ به وسیله گروه بررسی
وزارت آموزش و پرورش مورد تجدیدنظر قرار گرفت

نقاشی از: روبن آبدالیان، منوچهر درفشه،
مهرتوش معصومیان، مهرنونهالی

صفحه آرایشی از: فهیمه گوران سوادکوهی
طرح جلد از: محمدعلی کشاورز

چاپ شرکت افست سهامی عام
حق چاپ محفوظ است.

آنچه در این کتاب می‌خوانید:

۹۷	میاژار موری که دانه‌کنش است	۱	به نام خداوند بخشندهٔ مهربان
۱۰۱	ای ایران، ای وطن من	۴	تاپستانی که گذشت
۱۰۶	نوجوانی از فلسطین	۱۱	فصل پاییز
۱۱۲	مال حرام	۱۴	همه با هم
۱۱۸	مادر	۲۳	همه جا به نوبت!
۱۲۱	نامه‌ای از پدر		نمایندهٔ کلاس سوم دبستان
۱۲۷	پسر هوشیار	۲۹	آین سینا
۱۳۳	سرگذشت یک نامه	۳۳	کتابخانهٔ کلاس
۱۳۸	درختکاری	۳۹	نماز
۱۴۱	اصحاب قبل (۱)	۴۱	مشکلی که آسان بود
۱۴۶	اصحاب قبل (۲)	۴۷	دهقان فداکار
۱۵۲	عید نوروز	۵۲	روباه و خروس
۱۵۶	جشن عبادت	۶۲	ابوعلی سینا دانشمند بزرگ ایران
۱۶۳	رهبر فداکار اسلام	۶۶	کار و کوشش
۱۶۸	میدان شهدا	۷۲	مرا می‌شناسی؟
۱۷۵	یک تصمیم	۸۰	داستان پرواز (۱)
۱۸۰	اخلاق خوش و گذشت	۸۶	داستان پرواز (۲)
۱۸۴	تورا سپاس!	۹۲	برتری به چیست؟



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

ای نام تو بهترین آغاز
بی نام تو نامه کی کنم باز
تو ای

خداوندا، اکنون که یک سال بزرگتر شده‌ام و بار دیگر به کلاس درس آمده‌ام، تو را شکر می‌گویم. از تو می‌خواهم که مرا یاری کنی تا فقط تو را بپرستم* و در راه رضای* تو گام* بردارم. از تو می‌خواهم که مرا یاری کنی که به پدر و مادر و آموزگارم احترام بگذارم.

از تو می‌خواهم مرا یاری کنی تا با دوستانم مهربان باشم و محبت‌های آنان را هرگز فراموش نکنم.

من این سال را با نام تو آغاز می‌کنم. امیدوارم که آن را به یاری تو و کوشش خود با موفقیت* به پایان برسانم.





کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:

پیرستم = اطاعت کنم، عبادت کنم

رضا = خشنودی

سرآغاز = شروع، سرفصل

گام = قدم

موفقیت = کامیابی، به مقصود رسیدن



پرسش:

۱ - چرا ما هر کاری را با نام خدا شروع می‌کنیم؟

۲ - چرا خدا را شکر می‌کنیم؟

۳ - از خدا برای انجام دادن چه کارهایی یاری می‌خواهیم؟

۴ - چرا باید با دوستان خود مهربان باشیم؟

۵ - آیا برای موفق شدن در کاری فقط کافی است که آن کار را با نام

خدا شروع کنیم؟

تکلیف شب اول:



□ از روی هر یک از این کلمه‌ها پنج بار بنویسید:

شکر - فقط - احترام - محبت - آغاز - مهربان -
دوستانم - کوشش - موفقیت - رضا - گام .

□ از روی شعر درس یک بار بنویسید و سپس معنی آن را نیز به زبان ساده بنویسید.

تکلیف شب دوم:



□ جواب این سؤالها را بنویسید:

- ۱ - برای این که امسال موفق بشوید، چه کارهایی باید بکنید؟
 - ۲ - چه می‌کنید تا با همهٔ بچه‌های کلاس خود دوست بشوید؟
 - ۳ - چگونه می‌توانید به آموزگار خود کمک کنید؟
 - ۴ - در خانه چه کمکی به پدر و مادر خود می‌کنید؟
- جواب پرسشهای درس را با دقت بنویسید.

تابستانی که گذشت

آخرین جمعه شهر یور ماه بود. بچه‌ها در زیر سایه درختی دور هم جمع شده بودند و با هم گفتگو می‌کردند. هریک از آنان تعریف می‌کرد که تابستان را چگونه گذرانده است و چه دیده و چه شنیده است.

رضا گفت: ما به ده علی‌آباد رفته بودیم. در آنجا به من خیلی خوش گذشت. چیزهایی دیدم که در شهر هرگز نمی‌شود دید. من هم تفریح کردم و هم خیلی چیزها یاد گرفتم.





دوستان رضا با اصرار از او خواستند تا دربارهٔ چیزهایی که در ده دیده بود، برای آنها صحبت کند. رضا گفت: بچه‌ها، پیش از هر چیز باید بگویم که تابستان برای مردم ده فصل کار و کوشش است. در این فصل، محصول به‌دست می‌آید. روستائیان در باغها، میوه‌ها را می‌چینند، و در جالیز*ها خیار و کدو و لوبیا و سبزیهای مختلف جمع‌آوری* می‌کنند. نمی‌دانید چه قدر این منظره‌ها زیباست! در ده، زنان و کودکان پا به پای مردان کار می‌کنند. همه می‌کوشند تا حاصل زحمتشان زودتر و بهتر به‌دست هم‌میهنانشان برسد. من همه‌جا به‌دنبال محمد پسر صاحبخانه‌مان، می‌رفتم و کمک می‌کردم. عدهٔ زیادی از دانش‌آموزان هم برای جمع‌آوری محصول به این ده آمده بودند و به کشاورزان کمک می‌کردند. من هرگز این قدر هندوانه در یک جا ندیده بودم! وقتی که هندوانه‌ها را چیدند و در یک‌جا جمع کردند، تپهٔ سبز قشنگی به‌وجود آمد.

رضا در دنبالهٔ حرفهای خود گفت: اما بچه‌ها، خرمن ده از هر چیز دیگر آن دیدنی‌تر است! وقتی که با خرمن‌کوب بر روی خوشه‌های گندم

می‌چرخند نا آنها را خُرد کنند، خیلی تماشایی است. من بیشتر روزها، عصر که می‌شد، برای سوار شدن بر خرمن کوب به صحرا می‌رفتم...
 در این هنگام صدای مادر رضا شنیده شد که می‌گفت: «بچه‌ها، زود دستهایتان را بشوید، ناهار سرد می‌شود.»
 با شنیدن این خبر، بچه‌ها دستهای خود را شستند و به طرف اتاق رفتند.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



جمع‌آوری = جمع کردن

جالیز = جایی که در آن سبزی و تره‌بار می‌کارند

پرسش:



- ۱ - بچه‌ها در کجا دور هم جمع شده بودند؟
- ۲ - بچه‌ها دربارهٔ چه چیز با هم صحبت می‌کردند؟
- ۳ - در جالیز چه می‌کارند؟

۴ - خوشه‌های گندم را چگونه خرد می‌کنند؟

۵ - کودکان چگونه می‌توانند در کارهای کشاورزی به پدر و مادر

خود کمک کنند؟

تکلیف شب اول:

در زیر، دو گروه از کلمه‌های هم‌خانواده نوشته شده است. هر یک

از این کلمه‌ها را در جمله‌ای به کار برید:

حاصل ، محصول ، حاصلخیز - جمع ، جمع‌آوری ، مجموع .

از روی هر یک از این کلمه‌ها سه بار بنویسید:

جمع - صحبت - تفریح - اصرار - فصل - محصول -
منظره - صاحبخانه - خرد .

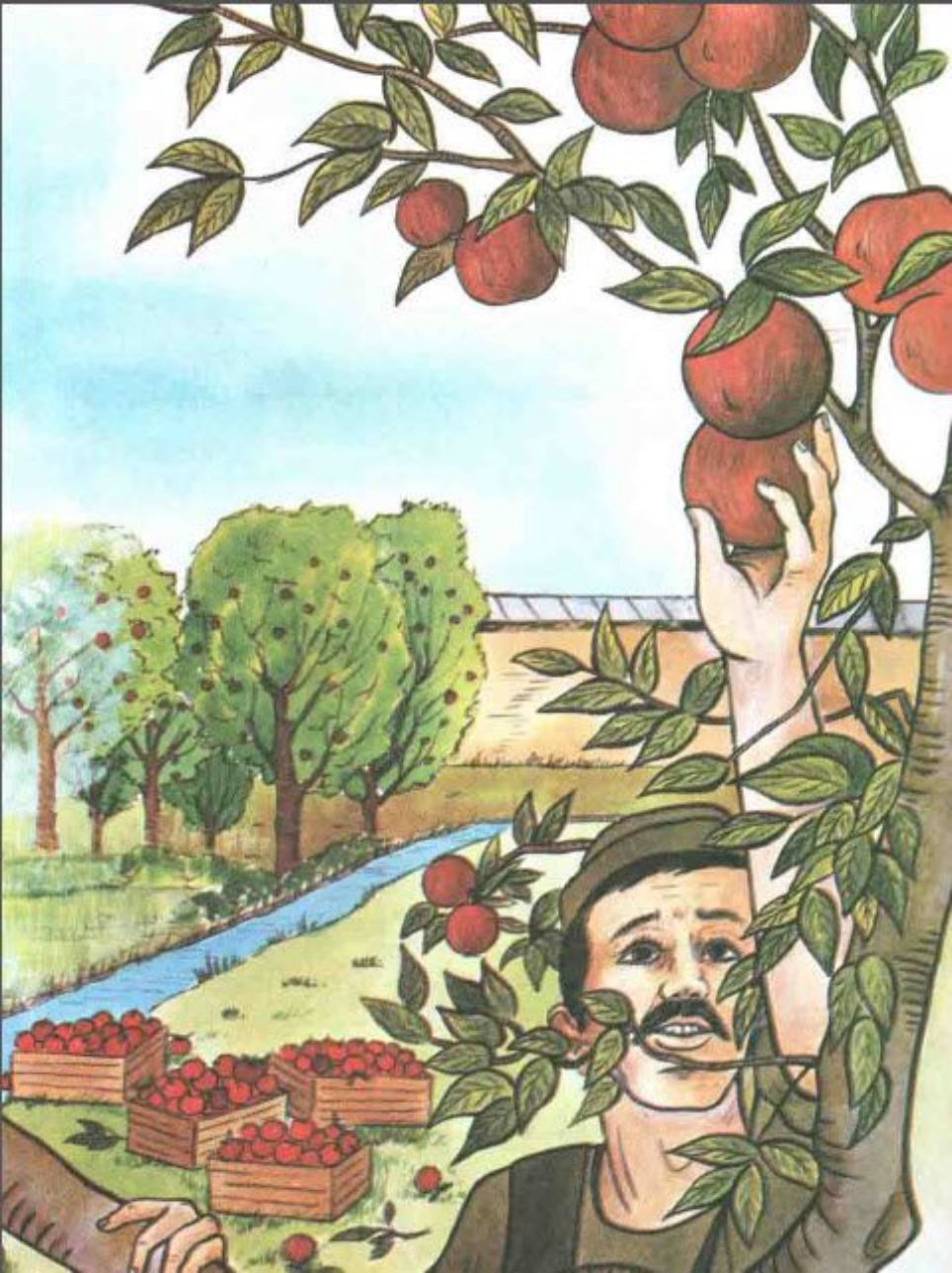
تکلیف شب دوم:

هر یک از جمله‌های زیر را کامل کنید و از روی آن یک بار

بنویسید:

۱ - تابستان برای مردم ده فصل

- ۲ - در ده زنان و کودکان پایه پای مردان
- ۳ - خوشه های گندم در زیر چرخای خرمن کوب
- ۴ - دانه های گندم را در ... آرد می کنند .
- ۵ - رضا گفت : هم چیز ... هم تفریح کردم .
- ۶ - همه می گویند تا حاصل زحمتشان زودتر و بهتر ...
هم میهنانشان برسد .



فصل پاییز

ماه مهر است. اکنون خورشید زودتر غروب می‌کند و روزها کم‌کم کوتاهتر می‌شود. گاهی در آسمان آبی، لکه‌های ابر سیاه دیده می‌شود. باد پاییز ابرها را به این طرف و آن طرف می‌برد. گاهی هم چند قطره باران، بر زمین می‌چکد.

برگ درختان کم‌کم رنگ تازه‌ای به خود می‌گیرد: بعضی زرد، بعضی نارنجی و بعضی دیگر قرمز می‌شود. تغییر رنگ برگ‌ها رسیدن پاییز را خبر می‌دهد.

میوه‌های پاییزی رسیده و خوشمزه شده است. وقت آن رسیده است که باغبانان، میوه‌ها را بچینند و شاخه‌های سنگین و پُربار* درختان را سبک کنند. باغبانان پس از چیدن میوه‌ها، آنها را در جعبه می‌ریزند و به بازار می‌برند. مردم از این همه نعمت خدا استفاده می‌کنند و او را شکر می‌گویند.



پاییز فصل سیب سرخ خراسان، خربزه شیرین اصفهان، انگور زرین*
شیراز و انار ساوه است. در پاییز، گل‌های زیبایی مانند گل داوودی و گل مریم
فراوان است.

ماه مهر، ماه اول پاییز، هنگام باز شدن دبستان و شروع کار و کوشش
دانش‌آموزان و معلمان است.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه:



پُر بار = پرمیوه

زرین = چیزی که از زر، یعنی طلا ساخته شده است. انگور زرین،
یعنی انگوری که رنگ آن مانند طلا، زرد است.

پرسش:



- ۱ — روزهای پاییز کوتاهتر است یا روزهای تابستان؟
- ۲ — برگ درختان در پاییز به چه رنگ‌هایی در می‌آید؟
- ۳ — برگ درختان در چه فصلی سبز است؟
- ۴ — ماه مهر برای دانش‌آموزان و معلمان چه اهمیتی دارد؟
- ۵ — آیا رنگ برگ همه درختها در پاییز زرد می‌شود؟
- ۶ — شهر یا روستای شما به داشتن چه میوه‌ای مشهور است؟

به این نکته توجه کنید:



گوشواره پروین از زر ساخته شده است. گوشواره پروین زرین است.
در دبستان ما از آهن است. در دبستان ما آهنین است.
دست پرویز بریده شد و خون آمد. لباس پرویز خونین شد.

تکلیف شب اول:



□ با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

خورشید - غروب - قطره - خوشمزه - بعضی -
فصل - پاییز - باغبان - تغییر

تکلیف شب دوم:



□ جواب این سؤاها را بنویسید:

۱ - چه چیز آمدن بهار را خبر می‌دهد؟

۲ - چه چیز آمدن پاییز را خبر می‌دهد؟

۳ - پاییز چندمین فصل سال است؟

۴ - ماههای پاییز کدام است؟

□ چند میوه پاییزی را نام ببرید و شکل آنها را بکشید.

همه با هم

کبوترها آزاد و شاد، در آسمان پرواز می‌کردند و از آزادی و بازی در آسمان نیلگون* لذت می‌بردند. پس از مدتی، برای رفع* خستگی روی درختی نشستند. پایین درخت، دانه فراوان بود. یکی از کبوتران دانه‌ها را دید. آرام بال گشود* و با یک چرخش* خود را به پایین درخت رسانید. چند تا از دانه‌ها را خورد. دانه‌ها تازه و خوشمزه بودند. دوستان خود را هم صدا کرد تا از این دانه‌های خوشمزه بخورند. کبوترها پایین آمدند. کنار دانه‌ها نشستند و مشغول برچیدن دانه شدند. وقتی که خوب سیر شدند، یکی از کبوتران آماده پرواز شد. بال گشود تا پرواز کند ولی نتوانست. احساس کرد که بندی به پایش گره خورده است. کبوتران دیگر نیز بال گشودند تا پرواز کنند، ولی نخهای دام پای آنها را هم گرفته بود.



صیّاد* که در کمین نشسته بود*، صدای بال کبوتران را شنید و

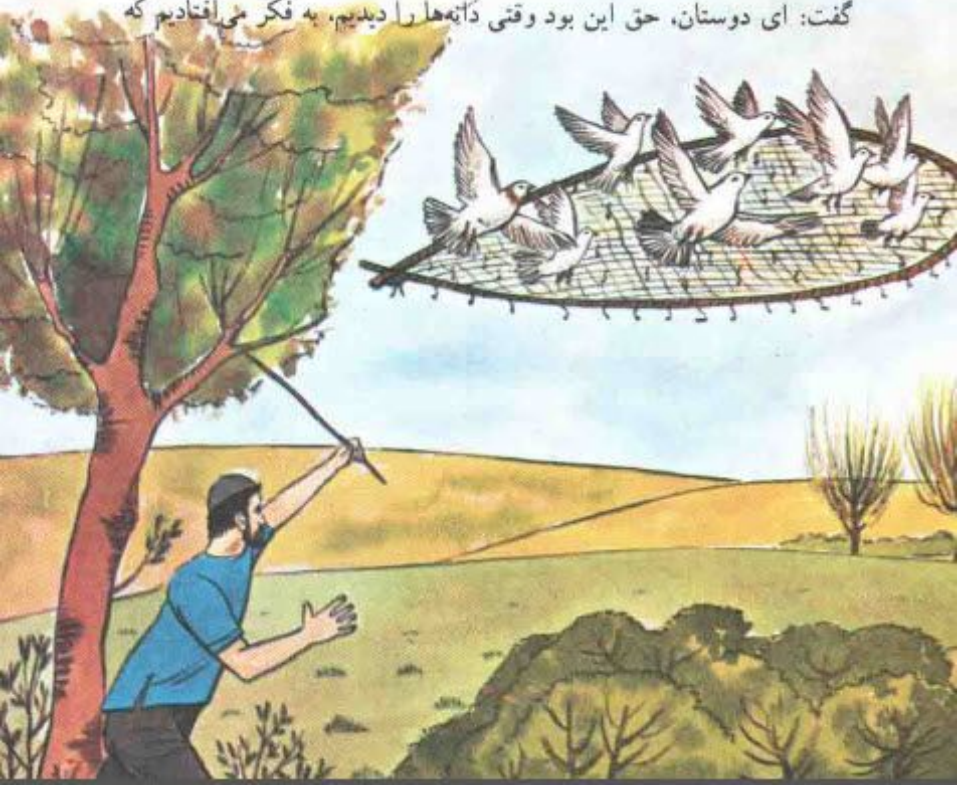
خوشحال به سوی آنان شتافت.

کبوتران با عجله بال می‌زدند. هر یک برای رهایی* خود می‌کوشید.

گاهی یک گوشهٔ دام از زمین کنده می‌شد، ولی بلافاصله به زمین می‌افتاد و

گوشهٔ دیگر آن بالا می‌رفت. کبوتر دانا و هوشیاری که نامش «طوقی» بود

گفت: ای دوستان، حق این بود وقتی دانه‌ها را دیدیم. به فکر می‌افتادیم که



این دانه‌ها را چه کسی آورده است. چرا این همه دانه تازه و خوشمزه در پای
درخت ریخته است. اگر فکر می‌کردیم، در دام نمی‌افتادیم. حالا هم اگر کمی
فکر کنیم و متحد و هماهنگ* شویم، می‌توانیم نجات پیدا کنیم. اکنون
لحظه‌ای آرام بگیرید و آن گاه با فرمان من، همه با هم به پرواز درآید.
صیاد شتابان* به سوی درخت می‌دوید که طوقی فرمان پرواز داد.
کیوترها به فرمان او یکباره بال زدند و دام را از جا کردند و به هوا بردند.
صیاد با خود گفت: این کیوترها سرانجام* خسته می‌شوند و روی
زمین می‌افتند. خوب است آنها را دنبال کنم، ولی کیوتران که با قدرت تمام بال
می‌زدند، از چشم صیاد ناپدید شدند. پس از مدتی در کنار جوی آبی فرود آمدند.



در کنار جوی آب، لانهٔ موشی بود. طوقی از قدیم با این موش دوست بود و او را «زیرک» صدا می‌کرد. موش که در لانهٔ خود خوابیده بود، از صدای بال کبوتران بیدار شد و از لانه بیرون آمد. همین که طوقی و دوستانش را گرفتار دید، برای بریدن بندهای پای طوقی پیش رفت. طوقی گفت: دوست من! ابتدا* بند از پای یارانم باز کن. دلم می‌خواهد دوستانم زودتر از من آزاد شوند.

زیرک به سرعت بندهای دام را جوید. همهٔ بندها پاره شد. کبوتران آزاد شدند و از موش تشکر کردند. کمی آب خوردند و آزاد و شاد، در آسمان به پرواز درآمدند.

وقتی که کبوتران دوباره خود را آزاد یافتند*، با هم قرار گذاشتند که دیگر اشتباه خود را تکرار نکنند تا در دام صیادان گرفتار نشوند.

«ساده شده از کلیله و دمنه»





ابتدا = اوّل

بال گشود = بالش را باز کرد، آماده پرواز شد

بند = ریسمان، طناب، نخ

چرخش = چرخیدن

خود را آزاد یافتند = دیدند که آزاد هستند

در کمین نشسته بود = پنهان شده بود و مراقبت می‌کرد

رفع خستگی = برطرف کردن خستگی، خستگی در کردن

رهای = آزادی

سرانجام = عاقبت، آخر کار

شتابان = به سرعت، با عجله

صیّاد = شکارچی

نیلگون = آبی‌رنگ، نیلی‌رنگ

هماهنگ = هم‌فکر و باهم



پرسش:

- ۱ - چرا کبوترها هنگام پرواز خوشحال بودند؟
- ۲ - کبوتران برای چه از بالای درخت پایین آمدند؟
- ۳ - وقتی که کبوتران خود را گرفتار دیدند، ابتدا چه کردند؟
- ۴ - طوقی به کبوتران چه گفت؟
- ۵ - طوقی برای رهایی، به آنها چه پیشنهادی کرد؟
- ۶ - وقتی که کبوتران با دام به هوا پرواز کردند، صیاد با خود چه گفت؟
- ۷ - کبوتران کجا فرود آمدند؟
- ۸ - چرا طوقی از زیرک خواست که ابتدا بندهای دوستانش را باز کند؟
- ۹ - وقتی که کبوتران دوباره خود را آزاد یافتند، باهم چه قراری گذاشتند؟
- ۱۰ - کبوتران چگونه می‌توانستند در دام گرفتار نشوند؟

تکلیف شب اول:



□ پاسخ پرسشهای شماره ۵، ۸، ۹ و ۱۰ را بنویسید.

□ از روی هریک از این کلمه‌ها سه بار بنویسید:

هوشیار - نیلگون - بهانه‌نگ - کیمین - لحظه -
صیاد - زیرک - رمایی - بلافاصله - احساس

تکلیف شب دوم:



□ یک منظره از داستان را روی کاغذ نقاشی کنید.

□ نتیجه‌هایی را که از درس می‌گیرید، بنویسید.



خود را بیازمایید (۱)

الف) ۱ - برای موفق شدن در کارها چه باید کرد؟

۲ - رفتار ما با دوستانمان باید چگونه باشد؟

۳ - چه چیزهایی در جالیز می کارند؟

۴ - شبهای پاییز بلندتر است یا شبهای تابستان؟

ب) برای هریک از کلمه‌های زیر یک کلمه که با آن هم خانواده باشد، بنویسید:

موفق - حاصل - جمع - غروب - احترام - خسته

ج) هریک از کلمه‌های زیر را در جمله‌ای به کار برید:

شکر - گام - جالیز - نعمت - شتابان - هوشیار

د) از جمله‌های زیر چند کلمه افتاده است، کلمه‌های افتاده را در جای خود

بگذارید:

۱ - خدا یا، تو را . . . می گویم و از تو می خواهیم که ما را

یاری کنی تا فقط

۲ - دوستانش . . . از او خواستند تا در باره چیزهایی که

درده دیده بود برایشان . . . کند .

۳ - میوه های پاییزی را به بازاری آوردند تا . . . از

این همه . . . استفاده کنند و . . . گویند

۴ - ماه مهر برای دانش آموزان و معلمان ماه . . . است

۵ - کبوتران آزاد شدند و باهم . . . که دیگر اشتباه خود را . . .

۵) به هریک از پرسشهای زیر، با استفاده از این کلمه ها جواب بدهید:

زترین - خونین - پشمین - رنگین

۱ - به پارچه ای که از پشم بافته شده باشد، چه می گوئیم؟

۲ - به چیزی که از زر ساخته شده باشد، چه می گوئیم؟

۳ - به کاغذی که دارای رنگ باشد، چه می گوئیم؟

۴ - به دستی که خون آلود باشد، چه می گوئیم؟

همه جا به نوبت!

آن روز حمید زودتر از همیشه به خانه رسید. خوشحال بود. پدرش از او پرسید: چطور شد امروز زودتر به خانه رسیدی؟ هر روز که دیرتر می‌آمدی!

حمید گفت: پدر جان! صف اتوبوس شلوغ بود. من کار داشتم و خسته هم بودم. حوصله* نداشتم صبر کنم. زرنگی کردم و رفتم جلو صف ایستادم. زودتر از همه سوار اتوبوس شدم و به خانه آمدم. حالا خیلی وقت دارم، می‌توانم کارهایم را انجام دهم.

پدر گفت: پسر، کار خوبی نکردی. دیگران هم مثل تو کار دارند. درست نیست که تو نوبت آنها را بگیری. هرکس زودتر از دیگران در صف ایستاده است، حَقّ تقدّم* دارد و باید زودتر سوار شود. تو حق آنها را ضایع* کردی.

حمید آهسته گفت: حوصله نداشتم صبر کنم. زرنگی کردم و زودتر سوار شدم. آدم باید زرنگ باشد!

آن روز، پدر حرف حمید را نشنیده گرفت.

چند روز بعد حمید برای گرفتن نان به نانوايي رفت. نانوايي خيلى شلوغ نبود. فقط چند نفر پيش از حميد در نانوايي ايستاده بودند. يكي دو نفر نان گرفتند و رفتند. چند نفر ديگر هم آمدند و منتظر گرفتن نان شدند، اما نوبت رعايت* نمى شد.

همه مى آمدند و نان خود را مى گرفتند و مى رفتند. حميد و چند تا بچه ديگر هنوز ايستاده بودند. هر چه مى گفتند كه نوبتشان گذشته است، كسى گوش نمى كرد.

عاقبت* حميد عصبانى شد. با صدای بلند گفت: شاطر آقا، از نوبت من خيلى گذشته، چرا به من نان نمى دهى؟

نانوا جلو آمد و با تندى گفت: پسر، چرا داد و فرياد مى كنى! كمى صبر كن! حوصله داشته باش!

حميد باز هم ايستاد، ولى نزديك بود گريه اش بگيرد. عاقبت بعد از مدّت زيادى دو تا نان گرفت و به خانه برگشت.

پدر که نگران شده بود، جلو در خانه منتظر حمید ایستاده بود. همین که

او را دید، پرسید: چرا دیر آمدی؟

حمید گریه‌اش گرفت و گفت: همه می‌آمدند، نان می‌گرفتند و می‌رفتند،

ولی من هر چه می‌گفتم که نوبتم رسیده است، کسی به حرف من گوش
نمی‌کرد.

پدر گفت: خوب، آنها هم زرنگی کردند و نوبت تو را گرفتند. مثل تو

که آن روز زرنگی کردی و زودتر سوار اتوبوس شدی! مگر خودت نگفتی که



آدم باید زرنگ باشد! حالا می فهمی که این کار زرنگی نیست، ظلم است، ضایع کردن حق دیگران است.

پدر حمید ادامه داد: یک آدم مسلمان، همیشه باید حق و نوبت دیگران را رعایت کند. تو هم حق دیگران را محترم بشمار. اگر دوست نداری نوبت تو را بگیرند، تو هم نوبت کسی را نگیر. کسی که نوبت دیگری را می گیرد، به او ستم کرده است. خدا دشمن ستمکاران است و آنان را کیفر* می دهد.

حضرت امیرالمؤمنین به فرزند خود، امام حسن (ع) فرموده است:

فرزندم، هر چه برای خود دوست داری، برای دیگران هم
دوست مدار، آنچه برای خود نمی پسندی، برای دیگران هم پسند.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



- تقدّم = جلوتر بودن، مقدّم بودن
حوصله = تحمل، بردباری، صبر و طاقت
رعایت نمی‌شد = در نظر گرفته نمی‌شد
ضایع کردی = تباه کردی، از بین بردی
عاقبت = سرانجام، در پایان
کیفر می‌دهد = مجازات می‌کند
مپسند = پسند نکن، دوست نداشته باش

برشش:



- ۱ - چرا حمید زودتر به منزل رسید؟
- ۲ - به نظر حمید معنی زرنگی چه بود؟
- ۳ - چرا حمید در ناوایی عصبانی شد؟
- ۴ - خطای شاطر آقا چه بود؟
- ۵ - پدر حمید زرنگی را چگونه معنا کرد؟

تکلیف شب اول:



از روی هر یک از کلمه‌های زیر چهار بار بنویسید:

تقدّم - کيفر - رعایت - ضایع - عاقبت - زرنگی -
صبر - شلوغ .

از روی فرمایش حضرت امیر المؤمنین دوبار با خط خوش بنویسید.

تکلیف شب دوم:



پاسخ پرسشهای درس را بنویسید.

در چه کارهایی باید نوبت را رعایت کنید؟ چند نمونه بنویسید.

یک داستان کوتاه درباره رعایت نوبت بنویسید.

نماینده کلاس سوّم دبستان ابن سینا

در دبستان ابن سینا، شاگردان هر کلاس نمایندگانی برای مدت یک ماه

انتخاب می‌کردند تا بعضی از کارهای لازم کلاس خود را انجام بدهند. این

نمایندگان مسئول* حفظ نظم و ترتیب دبستان نیز بودند.

اوّل ماه بود. آن روز کلاس سوّم جنب و جوش* بیشتری داشت. قرار

بود شاگردان نمایندگان جدیدی انتخاب کنند. آموزگار وارد کلاس شد. پس

از آن که شاگردان آرام بر جای خود قرار گرفتند، گفت: امروز بار دیگر شما

باید دو نفر از همکلاسه‌های خود را انتخاب کنید. بیاید یک بار دیگر ببینیم

نماینده خوب باید چه صفاتی* داشته باشد.

آموزگار محمد را به پای تخته خواند تا نظر شاگردان را بنویسد.

علی گفت: نماینده باید عادل* و امین* باشد.

حسن گفت: نماینده باید درسخوان و جدی باشد.

سعید گفت: نماینده باید کاردان* و شایسته* باشد.

رضا گفت: نماینده باید مرتب و منظم باشد.

یکی از شاگردان از آخر کلاس گفت: نماینده باید کسی باشد که بچه‌های دیگر دوستش داشته باشند.

محمد گفت: نماینده باید صبر و حوصله داشته باشد.

آموزگار گفت: بسیار خوب، پس شما می‌دانید که نماینده کلاستان باید چه صفاتی داشته باشد. اکنون روی یک وَرَقِ كوچكِ كاغذ، اسم دو نفر را که به نظر شما شایسته این کارند بنویسید. بعد رأیها* را می‌خوانیم و آن دو نفری را که بیشتر از دیگران رأی آورده‌اند، به نمایندگی* کلاس قبول می‌کنیم.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



امین = امانتدار، کسی که مورد اعتماد است

جنب‌وجوش = فعالیت

رأی = نظر، عقیده

شایسته = مناسب

صفات = صفتها

عادل = کسی که به عدالت رفتار می‌کند، دادگر

کاردان = کسی که می‌تواند کاری را به خوبی انجام دهد

مسئول = کسی که انجام دادن کاری را به عهده دارد

نماینده = نماینده بودن

پرسش:



- ۱ - وظیفه نمایندگان کلاسها چه بود؟
- ۲ - این نمایندگان برای چه مدتی انتخاب می‌شدند؟
- ۳ - هر کلاس چند نماینده انتخاب می‌کرد؟
- ۴ - آموزگار، چرا محمد را به پای تخته خواند؟
- ۵ - شاگردان دبستان این سینا نمایندگان خود را چگونه انتخاب می‌کردند؟
- ۶ - منظور از «رایها را می‌خوانیم» چیست؟
- ۷ - آیا برای کلاس خود نماینده‌ای انتخاب کرده‌اید؟
- ۸ - نماینده کلاس چه صفاتی باید داشته باشد؟

تکلیف شب اول:



درس را به دقت بخوانید و جواب پرسش پنجم را بنویسید.

از روی هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها پنج بار به دقت بنویسید:

ابن سینا - انتخاب - مسئول - حقیقت - نظم و ترتیب -
عادل - امین - کارداران - شایسته .

تکلیف شب دوم:



شاگردان کلاس سوم چه صفاتی را برای نمایندگی خوب لازم

می‌دانستند؟ بنویسید که به نظر شما نمایندگی کلاس چرا باید این

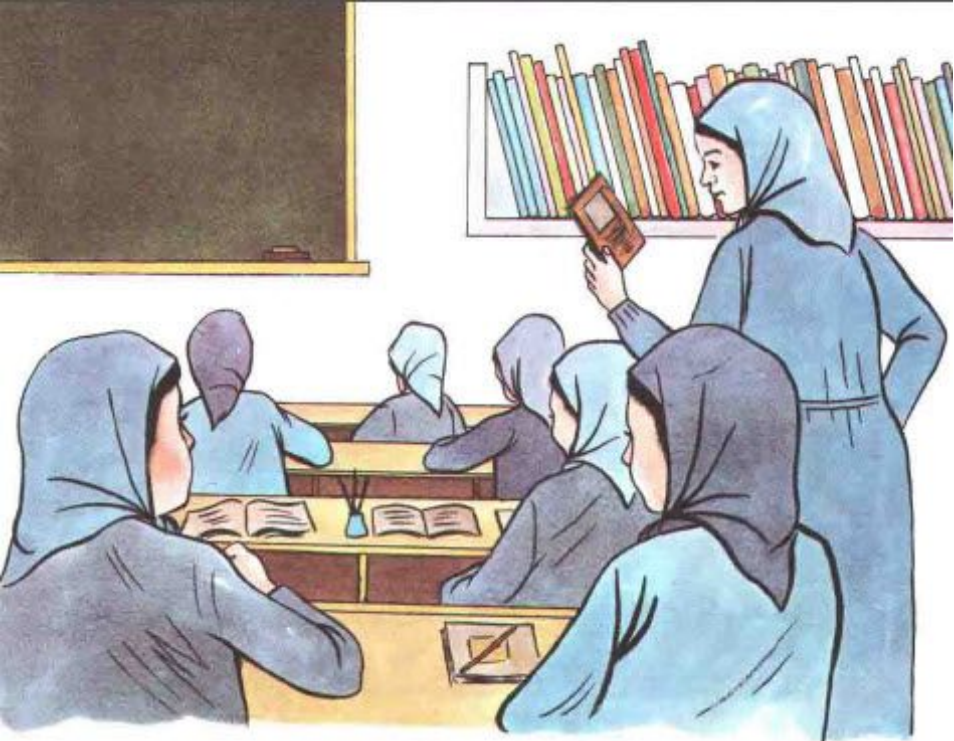
صفات را داشته باشد؟

کتابخانه کلاس

همه بچه‌ها می‌خواستند بدانند که چگونه می‌توانند کتابخانه‌ای در کلاس خودشان داشته باشند. آموزگار قول داده بود با کمک همه برای کلاس کتابخانه‌ای درست کند. شاگردان با بی‌صبری منتظر آمدن خانم آموزگار بودند. همین که معلم به کلاس آمد، همه ساکت سر جای خود نشستند. خانم آموزگار گفت: قرار است امروز بینیم چگونه می‌توانیم در کلاس کتابخانه کوچکی تشکیل بدهیم. اگر بتوانیم چنین کاری بکنیم، ممکن است کلاسهای دیگر هم از ما تقلید* کنند. به این ترتیب کم‌کم همه کلاسها برای خود کتابخانه‌ای تشکیل خواهند داد.

من از مدیر دبستان اجازه گرفته‌ام که تخته‌ای نزدیک تخته سیاه بگوییم تا بتوانیم کتابهایمان را روی آن بگذاریم. کدام یک از شما می‌تواند تخته، میخ و لوازم دیگر را با خود بیاورد؟ هرکس این کار را بکند، اولین عضو کتابخانه کلاس می‌شود.

مهری دستش را بلند کرد و گفت: خانم، پدر من نجار است. گمان



می‌کنم بتواند بیاید و این تخته را برایمان بگوید.

بچه‌ها خیلی خوشحال شدند و برای اولین عضو کتابخانه کف زدند.

خانم آموزگار گفت: من فهرستی* از کتابهای خوب و مناسب تهیه

کرده‌ام. هر یک از شما می‌تواند یکی از این کتابها را بخرد و به کتابخانه

کلاس آهدا کند*. کلاس شما پنجاه شاگرد دارد. به این ترتیب، هر یک از شما

می‌تواند با خرید یک جلد کتاب، از پنجاه جلد کتاب استفاده کند. من از

پروین خواهش می‌کنم دفتری تهیه کند، و در این دفتر نام کتاب و نویسنده آن
و نام اهداکننده* را بنویسد.

مهمین پرسید: خانم، اگر کسی در خانه از این کتابها داشته باشد
می‌تواند یکی از آنها را بیاورد؟

خانم آموزگار جواب داد: البته، ولی به شرط اینکه اولاً با اجازه پدر و
مادر تان این کار را بکنید. ثانیاً* کتابی که می‌آورید، سالم و تمیز باشد.

مریم پرسید: خانم، اگر کسی کتابی گرفت و آن را گم کرد، چه کنیم؟

خانم آموزگار جواب داد: مرجان در دفتر دیگری، نام کتاب و نام
گیرنده آن را می‌نویسد. تاریخ روزی را هم که کتاب از کتابخانه گرفته
می‌شود، یادداشت می‌کند. اگر اتفاقاً کسی کتابی را گم یا پاره کرد، باید آن
کتاب را بخرد و به کتابخانه برگرداند. اما من یقین دارم در کلاس ما، از این
اتفاقات نمی‌افتد. چون همه شما کتاب خواندن را دوست دارید و می‌دانید که
چگونه از کتاب نگهداری کنید تا پاره و گم نشود.





کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:

هدا کند = هدیه کند، ببخشد

هدا کننده = کسی که چیزی را می‌بخشد، هدیه کننده

تقلید کنند = پیروی کنند

ثانیاً = دوم این که

فهرست = نوشته‌ای که در آن نام و مشخصات دیگر کتابها آمده باشد.



پرسش:

۱ - چرا شاگردان با بی‌صبری منتظر معلمشان بودند؟

۲ - در چه صورت ممکن بود کلاسهای دیگر از این کلاس تقلید کنند؟

۳ - چرا مهری اولین عضو کتابخانه شناخته شد؟

۴ - قرار شد بچه‌ها چگونه کتابهایی را بخرند و به کتابخانه اهدا کنند؟

۵ - از کجا می‌توانستند بفهمند که هر کتاب نزد کدام شاگرد است؟

- ۶ - قرار شد اگر کسی کتابی را گم کرد، چه کند؟
- ۷ - کتابهای خوب و مناسب را با راهنمایی چه کسانی انتخاب می‌کنید؟

به این نکته‌ها توجه کنید:



- ۱ - می‌دانیم که در پایان یک جمله کامل «نقطه» می‌گذاریم.
- ۲ - می‌دانیم که در پایان جمله‌ای که حالت تعجب یا خشم یا خوشحالی را بیان کند، این نشانه را می‌گذاریم: !
- ۳ - می‌دانیم که در پایان جمله‌ای که به صورت پرسشی خوانده می‌شود، نشانه سؤال، یعنی این نشانه را می‌گذاریم: ?

تکلیف شب اول:



□ جواب این سؤاها را بنویسید:

- ۱ - تشکیل کتابخانه در کلاس چه فایده‌ای دارد؟
- ۲ - چه کسانی در تشکیل دادن کتابخانه کلاس همکاری داشتند؟
- ۳ - آیا می‌شود گفت که هر یک از شاگردان با خریدن یک جلد کتاب دارای یک کتابخانه پنجاه جلدی می‌شود؟ چرا؟

بنویسید تقلید از چه کارهایی خوب و از چه کارهایی بد است؟

تکلیف شب دوّم:

این درس را به دقت بخوانید و سپس بنویسید برای تشکیل

کتابخانه در کلاس چه کارهایی باید انجام داد.

□ به پرسشهای زیر پاسخ دهید:

۱ - به جای پرگل چه می‌گوییم؟

۲ - به جای پرلاله چه می‌گوییم؟

۳ - به جای پرمنک چه می‌گوییم؟

۴ - به جای پرشن چه می‌گوییم؟

۵ - به جای پرسبزه چه می‌گوییم؟

تکلیف شب دوم:



□ این جمله‌ها را کامل کنید و سپس آنها را در دفتر خود بنویسید:

مرغابی از همان لحظه نخستین زندگی بازی با دوست دارد.

خدا در میان انگشتهای پای مرغابی پرده‌های نازکی

طوق بار یک سفیدی بر زیبایی گردن مرغابی

مرغابی برای به دست آوردن غذا فرو می‌رود.

مرغابی طعمه خود را می‌گیرد و از بیرون می‌آید.

خدای برای چشمهای مرغابی پلکهایی آفریده است.

مرغابی درون آب را از پشت به خوبی می‌بیند.

همه آفریده‌های خدا هستند.

دقت در آفرینش مرغابی . . . به ما نشان می دهد .

□ هر یک از کلمه‌های زیر را در یک جمله به کار برید:

خمیس - سنگین - باریک - نزار - طوق - رودخانه -

شفاف - تراوش - نازک - چربی .



داستان پرواز

۲ - نخستین هواپیما

«ویلبر رایت» جوان با هوش و درسخوانی بود. روزی هنگام بازی به زمین خورد. به سبب شکستگی استخوان مجبور شد چند سال در خانه بماند. او در این مدت بیکار نشست و کتابهای بسیار خواند. اتفاقاً کتابهایی دربارهٔ سرگذشت «اتو» و آزمایشهای او به دستش رسید. ویلبر رایت، پس از خواندن این کتابها تصمیم گرفت کار او را دنبال کند. او با کمک برادر خود

صد سال پیش، یک جوان آلمانی نیز به فکر پرواز افتاد. نام او «اتو» بود. اتو در بالهای گسترده* پرنندگان دقت بسیار کرده بود. اتو می‌گفت: اگر بتوانم بال بزرگ و نیرومندی بسازم، می‌توانم مانند پرنندگان پرواز کنم. اتو به کار و آزمایش پرداخت. بالهای گوناگونی ساخت، ولی با هیچ یک از آنها نتوانست پرواز کند. اتو ناامید نشد و دست از کوشش نکشید. اتو چندین سال زحمت کشید و بالهای بزرگی ساخت. روزی که باد ملایمی می‌وزید، بر قراز* تپه‌ای رفت، بالها را بر دوش بست و خود را در فضا رها کرد. اتو هنگامی که آرام و آهسته با بالهای گسترده به زمین فرود آمد، از شادی در پوست خود نمی‌گنجید*. همه مردم به او تبریک گفتند. این پیروزی* او را بر آن داشت که کار خود را ادامه دهد.

از آن پس اتو بالهای بهتر و محکم‌تری ساخت و صدها بار در آسمان پرواز کرد. ولی روزی هنگام پرواز ناگهان باد تندی وزید و بالهای قهرمان پرواز را در هم شکست*.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



بالهای گسترده = بالهای باز

پیروزی = موفقیت، موفق شدن

درهم شکست = خرد کرد

فراز = بالا

نمی‌گنجید = جانمی‌گرفت (در پوست نمی‌گنجید = خیلی

خوشحال بود)

برش:



۱ — انسان از چه زمانی آرزو داشته است که در آسمان پرواز کند؟

۲ — نام دانشمند مسلمانی که توانست با بال در آسمان پرواز کند،

چه بود؟

۳ — اتو اهل کدام کشور بود؟

۴ — فرق پرواز اتو با پرواز پرندگان چه بود؟

به این نکته توجه کنید:



به کسی که کشتی را پیش می‌برد می‌گویند «ناخدا».

به کسی که هواپیما می‌راند می‌گویند «خَلبان».

به کسی که در فضا پرواز می‌کند می‌گویند «فضانورد».

تکلیف شب اول:



□ با هر یک از این کلمه‌های هم خانواده یک جمله بسازید:

پر ، پرند ، پرواز - فضا ، فضانورد ، فضایی -
نیرو ، نیرومند .

□ کلمه‌هایی پیدا کنید که معنی آنها مخالف معنی کلمه‌های زیر باشد.

سپس با هر یک از آنها یک جمله بسازید:

بعد - درسخوان - سالم - نختیس - آهسته -
شادی - نیرومند - شجاع .

مثال: بعد، قبل

من بعد از او به خانه آمدم.

خواهرم قبل از همه به مدرسه رسید.



تکلیف شب دوم



□ جدول حل کنید:

از راست به چپ:

- ۱ - هوايما را می‌رانند.
- ۲ - به معنی «نگهدارنده» است و در بخش آخر این کلمه‌ها آمده است: باغبان، دربان، جنگلبان، آسیابان.
- ۳ - گوش دارد، ولی نمی‌شنود. - به کسی می‌گوییم که بسیار می‌داند.
- ۴ - به معنی «عقل» است و در کلمه خردمند هم به کار رفته است.
- ۵ - یکی از اسباب‌بازیهای کودکان است. - کلمه‌ای است که معنی آن مخالف کلمه «خوب» است.
- ۶ - قُضائوَرَد در آن پرواز می‌کند.
- ۷ - به جای کلمه «بردار» این کلمه را هم به کار می‌بریم.

از بالا به پایین:

- ۱ - وظیفه‌ای است که باید انجام بدهیم. اگر درباره‌ی درس باشید، در خانه انجام می‌دهیم.
- ۲ - شستن صورت و دستها برای خواندن نماز.

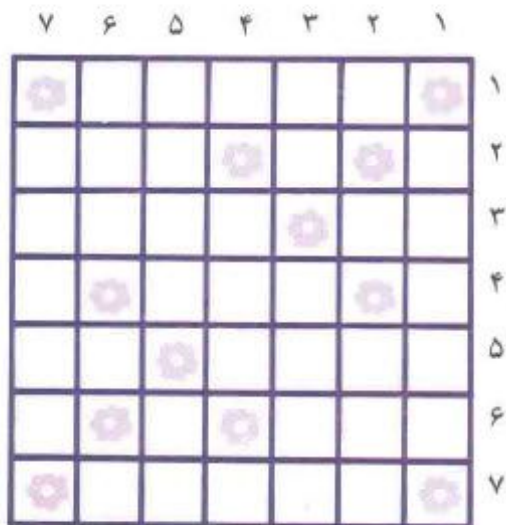
۳ - در صورت است و روی دندانها را می‌پوشاند. - از سبزیهاست، ولی به آن میوه هم می‌گوییم.

۴ - چین گندم و جو و مانند آنها با داس یا وسیله‌ای دیگر.

۵ - کلمه‌ای است که معنی آن مخالف کلمه‌های «خراب» و «ویران» است. - من و شما باهم.

۶ - غذای بسیاری از مردم است و بیشتر آن را از آرد گندم تهیه می‌کنند.

۷ - هم به صاحب کشتی و هم به راننده کشتی می‌گوییم.





داستان پرواز

۲ - نخستین هواپیما

«ویلبر رایت» جوان با هوش و درسخوانی بود. روزی هنگام بازی به زمین خورد. به سبب شکستگی استخوان مجبور شد چند سال در خانه بماند. او در این مدت بیکار نشست و کتابهای بسیار خواند. اتفاقاً کتابهایی درباره سرگذشت «اتو» و آزمایشهای او به دستش رسید. ویلبر رایت، پس از خواندن این کتابها تصمیم گرفت کار او را دنبال کند. او با کمک برادر خود

«أرویل» بالهای ساخت که با آن می‌شد از بلندی به سلامت فرود آمد. چندی بعد این دو برادر امریکایی به فکر ساختن ماشینی برای پرواز افتادند. سه سال طول کشید تا کوششها و تجربه‌های ویلبر و أرویل به نتیجه رسید. هنگامی که نخستین هواپیما آماده شد، آنها دوستان خود را به دشتی دعوت کردند تا اولین پرواز آنها را تماشا کنند. همه با اشتیاق* منتظر دیدن این کار عجیب بودند.

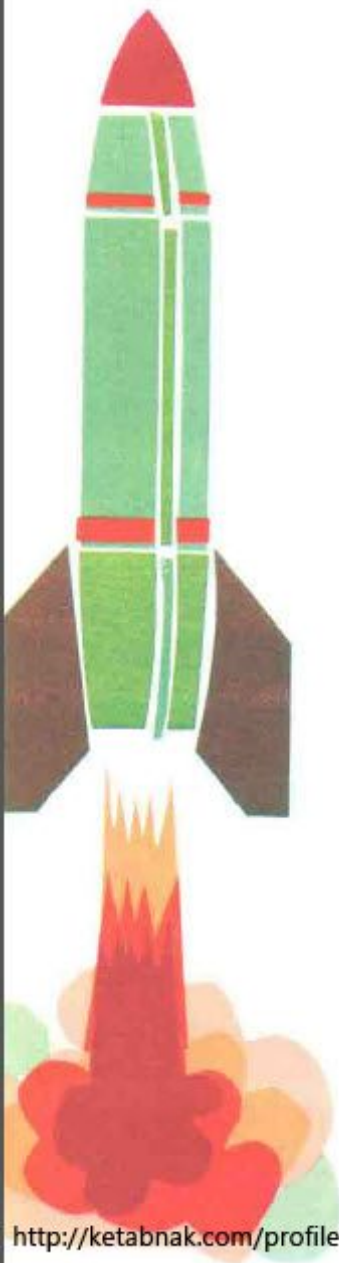
هواپیما روشن شد. قلب دو برادر از شادی و هیجان* می‌تپید. سرانجام* هواپیما از زمین برخاست و به پرواز درآمد. این پرواز ۳۸ دقیقه به طول انجامید.* سپس هواپیما در میان شادی دوستان به سلامت بر زمین نشست و ویلبر با سرافرازی* از آن خارج شد. ویلبر و أرویل اولین کارخانه هواپیماسازی را تأسیس کردند.* بدین‌سان* بود که آسمان به اختیار انسان درآمد.

از آن زمان نزدیک به هشتاد سال می‌گذرد. امروز هواپیماهای غول پیکر*، انسان را در آندک* زمانی از این سوی* زمین به سوی دیگر آن

می‌برند.

دانشمندان، پس از کوشش بسیار
دستگاهی ساختند که انسان توانست به وسیلهٔ
آن در کرهٔ ماه فرود آید*.

دانشمندان باز هم برای راه یافتن به
فضاهای دوردست و کره‌های دیگر کوشش
می‌کنند.



کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



اشتیاق = شور و شوق

اندک = کم

بدین‌سان = به این‌سان، به این ترتیب

به طول انجامید = طول کشید

تأسیس کردند = ساختند، درست کردند

سرافرازی = سربلندی، افتخار

سرانجام = آخر، عاقبت

سو = طرف

فرود آید = پایین آید، بنشیند

غول‌پیکر = بسیار بزرگ

هیجان = شور

پرسش:



۱ - برادران رایت اهل چه کشوری بودند؟

۲ - آیا این دو برادر از کار اتو یا خیر بودند؟

۳ - کوششها و زحمتهای برادران رایت پس از چند سال به نتیجه

رسید؟

۴ - از اولین پرواز انسان با هواپیما تقریباً چند سال می‌گذرد؟

۵ - به تصویر این درس نگاه کنید، هواپیمای برادران رایت چه

فرقی با هواپیماهای امروزی دارد؟

تکلیف شب اول:

پاسخ پرسشهای درس را بنویسید.

با هر یک از کلمه‌های زیر جمله‌ای بسازید:

مجبور - اتفاقاً - منتظر - عجیب - سرافرازی -

نایس - همچنان - دعوت - اشتیاق

تکلیف شب دوم:

جمله‌های زیر را کامل کنید و از روی آنها یک بار بنویسید:

۱ - ارویل و ویلبر باهم برادر

۲ - ویلبر رایت روزی هنگام بازی بر زمین

۳ - ویلبر رایت هنگام بیماری کتابهای بسیار

- ۴ - برادران رایت به فکر ساختن هواپایما
- ۵ - برادران رایت برای تماشای اولین پرواز خود
از دوستانشان دعوت
- ۶ - هنگام پرواز قلب دو برادر از شادی
- ۷ - اولین پرواز با هواپایما ۳۸ دقیقه به طول
- ۸ - اولین کارخانه هواپیماسازی را برادران رایت
- ۹ - از شروع ساختمان هواپایما اکنون نزدیک بیستاد سال
- ۱۰ - اکنون دانشمندان می‌گویند تا انسان بتواند به فضایی
دور دست

برتری به چیست؟

پیامبر گرامی ما با چند تن از اصحاب* در مسجد نشسته بودند و با هم گفتگو می کردند. سلمان فارسی، یکی از یاران پیامبر، وارد مسجد شد. پیامبر با خوشرویی او را نزد خود خواند. این رفتار مهرآمیز پیامبر موجب* ناراحتی یکی از اصحاب شد و گفت: سلمان از مردم فارس است و ما عرب هستیم. او نباید در جمع ما و بالای دست ما بنشیند. باید در جایی پایین تر از ما بنشیند.

پیامبر از سخن این مرد خشمگین شد و فرمود: نه، چنین نیست! فارس بودن و یا عرب بودن مایه* برتری و بزرگی نیست. رنگ و نژاد موجب فضیلت* نیست. آنچه نزد خدا مایه برتری است، تقوا* و ایمان* و عمل صالح* است. هر که با تقواتر است نزد خدا گرامیتر است.



بر اساس این رهنمود* ارزشمند*، ما مسلمانان خود را با هم برابر و برادر می دانیم. لهجه و زبان، ما را از یکدیگر جدا نمی کند. مکان زندگی و نژاد و رنگ، موجب جدایی ما نمی شود. ما هیچ چیز جز تقوا و ایمان را مایه برتری نمی شماریم.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



رهنمود = راهنمایی	ارزشمند = پر ارزش
صالح = شایسته، نیکو	اصحاب = هم صحبتان، یاران
فضیلت = برتری	ایمان = عقیده داشتن به یگانگی
مایه = وسیله، سبب	خدا و سایر اصول دین
موجب = باعث، سبب	تقوا = پرهیزگاری، دوری کردن از زشتی و گناه

پرسش:



- ۱ - چرا پیامبر خشمگین شد؟
- ۲ - هم صحبت پیامبر چه چیزی را مایه برتری می‌شمرد؟
- ۳ - مایه برتری و فضیلت نزد خدا چیست؟
- ۴ - از این راهنمایی ارزشمند پیامبر چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟

به این نکته توجه کنید:



پدران = پدرها	مسلمانان = مسلمانها
مادران = مادرها	پسران = پسرها
	دختران = دخترها

تکلیف شب اول:

□ هر یک از کلمه‌های زیر را در جمله‌ای به کار برید:

مسجد - تقوا - ایمان - جمع - جمع آوری -
موجب - فضیلت

تکلیف شب دوم:

□ جمله‌های زیر را کامل کنید و از روی آنها یک بار بنویسید:

۱ - پیامبر با خوشرویی و مهربانی سلمان فارسی را

۲ - یکی از اصحاب با گفت: او نباید

۳ - پیامبر فرمود: فارس یاعرب مایه نیست

۴ - رنگ و نژاد نیست

۵ - آنچه موجب برتری است است

۶ - هر که با است نزد خدا است

۷ - ما مسلمانان رنگ و نژاد را نمی‌دانیم

۸ - ما را موجب برتری می‌شماریم

خود را بیازمایید (۴)

الف) جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ - بره‌های چرب مرغابی چه کمکی به او می‌کند؟

۲ - از دقت در آفرینش مرغابی چه می‌فهمیم؟

۳ - اهمیت کار او در چیست؟

۴ - اولین پرواز انسان با هواپیما چند دقیقه طول کشید؟

۵ - چه کسانی نزد خدا گرامی‌ترند؟

ب) این کلمه‌ها را بنویسید و در مقابل هر یک، کلمهٔ مخالف آن را بنویسید:

رفت - زنده - زیبا - شاد - آرام - بالا .

ج) جمله‌های زیر را کامل کنید:

۱- خدای برای چشمهای مرغابی آفریده است .

۲- دانشمندان جهان پس از بسیار دستگامی

که انسان توانست به وسیلهٔ آن در کرهٔ ماه

۳- هر که با است نزد خدا است .

د) هر یک از این کلمه‌ها را در جمله‌ای به کار برید:

بیروزی - غول‌پیکر - طوق - اصحاب - ارزشمند - تقوا.

ه) به این نمونه‌ها توجه کنید:

مسلمانها = مسلمانان

پیامبرها = پیامبران

اکنون بنویسید که هر یک از کلمه‌های زیر برابر با کدام کلمه است؟

نماز گزارها =

دانش‌آموزها =

برادرها =

خواهرها =

دوستها =

دانشمندا =

جوانها =

کودکها =

میازاموری که دانهکش است

چه خوش گفت فروسی پاکراو
که رحمت بر آن تربت پاک باو
میازاموری که دانهکش است
که جان دارو جان شیرین خوش است
مزن بر سمرنا تو ان دست زور
که روزی در انجی به پایش چنهور
گر نعم تو ناتوان تربی است
توانا تراز تو بهم آخر کسی است
خدا را بر آن بنده بخشایش است
که خلق ز وجودش در آسایش است

سعدی



کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



باد = باشد

بخشایش = بخشیدن گناه

پاکزاد = نجیب

تربت = خاک

چو = چون، مانند

خَلق = مردم

دراستی = بیفتی

زتو = از تو

گرفتم = فرض کردم

میازار = آزارنده، نیازار

پرسش:



۱ - این شعر از کیست؟

«میازارموری که دانه‌کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است»

۲ - چرا نباید به ضعیف‌تر از خود ظلم کنیم؟

۳ - آیا با زورگویی می‌توانیم نتیجه خوبی به دست آوریم؟

به این نکته توجه کنید:



هر دسته از این کلمه‌ها از یک خانواده‌اند:

آزردن، آزار، آزرده، بی‌آزار — توانستن، ناتوان، توانایی، توانا —
بخشیدن، بخشش، بخشنده، بخشایش — آسایش، آسوده، آسایشگاه —
بسی، بسیار، بس، بسا.

تکلیف شب اول:



هر یک از کلمه‌های زیر را در جمله‌ای به کار ببرید، یا اگر جمله یا شعری می‌دانید که یکی از این کلمه‌ها در آن به کار رفته است، آن را بنویسید:

آزار - توانا - ناتوان - بخشیدم - بخشش -
آسایش - آسوده - بسی - بسیار .

تکلیف شب دوم:



شعری را که خواندید، به زبان ساده بنویسید.

شعر را حفظ کنید.

□ از روی این گفتار سه بار بنویسید:

حضرت علی علیه السلام می فرماید: قسم به خدا اگر همه جهان
را به من بخشند تا پرکاهی را از دکان مورچهای بستم بگیرم،
هرگز نخواهم گرفت.

ای ایران، ای وطن من

ای ایران، ای خانه پرشکوه* من، تو را دوست دارم.
خنده کودکانت را، فریاد جوانانت را، و غریو* مردمانت را، دوست
دارم.

ای خانه پرشکوه من، خاک پاک تو را که با خون شهیدان رنگین
است، گرامی می‌دارم. بر لاله‌های سرخت که بر مزار* شهیدان رویده است،
بوسه می‌زنم.

ای ایران، ای خانه پرشکوه من، کوههای بلندت را نشانه دلیری و
سربلندی فرزندان تو می‌دانم. دشتهای گسترده* ات را نشانه آزادی و آزادگی
تو می‌شمارم. آوای* روده‌های پرخروشت را یادآور غریو «الله اکبر» آزادگان
تو می‌دانم.

ای ایران، ای خانه پرشکوه من، ای سرزمین پاکبها و دلیرها، ای
سرزمین مردم آزاده، ای کشور اسلام و ایمان! تو را پاس می‌دارم*. در راه
آبادکردن تو می‌کوشم. با عشق* و ایمان راستین، مردم آزاده‌ات را دوست

می‌دارم، به یاریشان می‌شتابم و با خشم و نفرت* دشمنانت را از پای
درمی‌آورم و نابود می‌کنم.





کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه:



آوا = صدا

پاس می‌دارم = نگهداری می‌کنم

پرشکوه = بزرگ و با عظمت

عشق = دوستی زیاد، محبت بسیار

غریب = فریاد

گسترده = وسیع، پهن

مزار = قبر، گور

نفرت = بیزاری، کینه

پرسش:



۱ - با چه کسانی باید با خشم و نفرت روبه‌رو شویم؟ چرا؟

۲ - چگونه در راه استقلال و آبادانی بیشتر ایران بکوشیم؟ چه

کارهایی باید انجام دهیم؟

به این نکته توجه کنید:



وقتی که می‌گوییم «لاله سرخ»، از لاله‌ای صحبت کرده‌ایم که سرخ است.

وقتی که می‌گوییم «کوه بلند»، از کوهی صحبت کرده‌ایم که بلند است.

وقتی که می‌گوییم «دشت گسترده»، از دشتی صحبت کرده‌ایم که گسترده است.

تکلیف شب اول:

با توجه به نکته بالا عبارات زیر را کامل کنید و یک بار از روی

آنها بنویسید:

وقتی می‌گوییم «خانه پرشکوه»، از خانهای

وقتی می‌گوییم «رود پرخروش»، از رودی

وقتی می‌گوییم «مسلمانان آزاده»، از مسلمانانی

وقتی می‌گوییم «مردم دلیر»، از مردمی

با هر یک از کلمه‌های زیر یک جمله بسازید:

شهید - شکوه - سربلندی - الله اکبر - نفرت

عشق - ایمان

تکلیف شب دوم:

درس را برای افراد خانواده خود بخوانید.

یک بار از روی درس بنویسید.

نوجوانی از فلسطین

وقتی که او را دیدم، تنها به چوبهٔ خیمه* نکیه داده بود. او نوجوانی از مردم آوارهٔ فلسطین بود. چهرهٔ غمزده‌ای داشت و با چشمانی خشم‌آلود به زمین می‌نگریست*.



جلوتر رفتم و در کنارش نشستم. نزدیک شدنم را احساس نکرد. گویی دلش در جای دیگری بود. سلامش کردم. به خود آمد. آرام جوابی گفت و دوباره در فکر فرو رفت.

مدتی به سکوت گذشت. ناچار سکوت* را شکستم و گفتم: برادر! تو را ناراحت و اندوهگین می‌بینم. ناراحتی تو مرا هم ناراحت کرده است. رازت را با من بگو. شاید بتوانم اندکی از بار غصّه‌ات بکاهم*.

نگاهش را از زمین برداشت. سرش را آرام به سوی من گرداند و گفت: آیا تا به حال شنیده‌ای کسی را از خانهٔ خودش بیرون کنند و به‌زور در جایش بنشینند و اگر صاحب خانه لب به اعتراض* بگشاید، با گلوله پاسخش دهند؟

آیا تا به حال شنیده‌ای که آوارگان* را در خیمه‌های بیابانی به گلوله بیندند؟

آیا تا به حال اتفاق افتاده است که با شنیدن غُرُش* بمب افکنها، طاق کلاس بر سرت فرود آید؟

آیا تا به حال شنیده‌ای که بیمارستانها را بر سر مجروحان* بی‌دفاع
خراب کنند؟

آیا تا به حال شنیده‌ای که عروسکی باعث مرگ کودکی شود؟
بر سر ما هر گونه بمبی می‌ریزند، حتی بمبهای به شکل عروسک.
همین که کودکان یکی از این گونه بمبها را برمی‌دارند، در دستشان مُنْفَجِر*
می‌شود و آنها را می‌کشد.

برادرم، اگر تو اینها را ندیده و نشنیده‌ای، من دیده‌ام و شنیده‌ام. ما
فلسطینیان را، از خانه و کاشانه* و از وطن خویش بیرون کردند و در جایمان
ناجوانمردانه مَسْکَن گزیدند*.

دُزخیمان* اسرائیلی خیمه‌های بیابانی ما را نیز به آتش کشیدند.
کلاسهای درس را بر سر کودکان و جوانانمان فرو ریختند.
بیمارستانها را با هُجُوم* وحشیانه خود ویران کردند. کودکانمان را با بمبهای
عروسکی سوزاندند.

برادر، این رنجهاست که قلب مرا می‌فشارد و دل هر انسان آزاده‌ای را

می‌گذارد*. من برای یاری به ملت قهرمان و مسلمانم و نجات خانه و وطنم
همرزَم و همسنگر* می‌خواهم. تو ای برادر، چگونه مرا در این راه یاری
خواهی کرد؟

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



آوارگان = آواره‌ها، مردم بی‌خانه، مردم رانده از وطن
اعتراض = ایراد (لب به اعتراض بگشاید = ایراد بگیرد، مخالفت
کند)
بکاهم = کم کنم
خیمه = چادر
دُرخیم = جلاد، آدمکش
سکوت را شکستم = شروع به حرف زدن کردم
غرّش = صدای بلند و ترسناک
کاشانه = خانه، مسکن
مجروح = زخمی

مسکن گزیدند = مسکن گرفتند، جای گرفتند

منفجر می شود = می ترکد

می گدازد = می سوزاند، داغ می کند

می نگریست = نگاه می کرد

هجوم = حمله

همرزم و همسنگر = کسانی که با هم در یک جبهه و در برابر یک

دشمن می جنگند

پرسش:



۱ - نوجوان فلسطینی در کجا زندگی می کرد؟

۲ - نوجوان فلسطینی چه حالی داشت؟

۳ - چه کسانی خانه و کاشانه فلسطینیان را اشغال کردند و آنان را

آواره کردند؟ چگونه؟

۴ - دژخیمان اسرائیلی با مدرسه ها و بیمارستانها چه می کنند؟

۵ - سربازان اسرائیلی کودکان را چگونه می سوزانند؟

۶ - نوجوان فلسطینی برای یاری به ملت مسلمان و قهرمان خود

چه می خواست و چه می خواهد؟

تکلیف شب اول:



- پرسشهای درس را همراه با پاسخ آنها بنویسید.
- درس را یک بار دیگر به دقت بخوانید و سپس سه سؤال دیگر از آن طرح کنید و با جواب بنویسید.

تکلیف شب دوم:



- انشای کوتاهی دربارهٔ مردم فلسطین و سرزمین آنها بنویسید و در

آن از کلمه‌های زیر هم استفاده کنید:

خیمه‌گاه - غمزه - خشم‌آلود - هم‌رزم - جوبه - چشمان -

چره - همسنگ - کودکان - گلوله - خانه - فلسطینی -

آوارگان - کاشانه .

مال حرام*

روزی پیامبر گرامی ما، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، فرمود:
بعضی از مردم، در دنیا کارهای بسیار خوبی انجام می‌دهند، مثلاً نماز
می‌خوانند، روزه می‌گیرند و شبها عبادت می‌کنند. اما همین مردم، وقتی که
برای حساب در روز قیامت حاضر می‌شوند، کارهایشان اصلاً قبول نمی‌شود
و همه عبادتهای آنان باطل می‌شود*. از طرف خدا فرمان می‌رسد که باید به
جهنم بروند!

مردم از این سخن تعجب کردند.

سلمان فارسی پرسید: یا رسول الله*، اینها با آن که نماز خوانده‌اند،
روزه گرفته‌اند، به حج رفته‌اند و به ینوایان کمک کرده‌اند، باز هم به جهنم
می‌روند؟

حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: آری، با همه این عبادتها این
مردم به جهنم می‌روند.

سلمان دوباره با تعجب پرسید: مگر چه کار بدی انجام داده‌اند که همه

کارهای خوبشان باطل می‌شود؟

حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: این مردم مال حرام می‌خورند. مال مردم را بدون اجازه برمی‌دارند. از خوردن مال مردم پرهیز* ندارند. آنها روزی خود را از راههای حرام به دست می‌آورند. به همین سبب خدا عبادت‌هایشان را قبول نمی‌کند و باید به جهنم بروند.

هر کس مال حرام بخورد، خدا کارهای خوب و عبادت‌هایش را قبول نمی‌کند.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه:



باطل می‌شود = از بین می‌رود، قبول نمی‌شود

پرهیز ندارند = دوری نمی‌کنند.

حرام = کارهای زشت و ناروایی که اسلام مردم را از انجام دادن

آنها باز داشته است.

رسول الله = پیامبر خدا



پرسش:

- ۱ - سلمان از پیامبر چه پرسید؟
- ۲ - پیامبر به او چه پاسخ داد؟
- ۳ - سلمان دوباره با تعجب چه پرسید؟
- ۴ - پیامبر در جوابش چه فرمود؟
- ۵ - آیا خدا کارهای خوب کسی را که دزدی یا قماربازی می‌کند، قبول می‌کند؟
- ۶ - چه کاری عبادتهای انسان را باطل می‌کند؟
- ۷ - اگر قلم یا دفتر یا چیز دیگری در مدرسه پیدا کردید، چه می‌کنید؟

تکلیف شب اول:

- از روی درس یک بار بنویسید.
- درس را برای افراد خانواده خود بخوانید.

تکلیف شب دوم:



□ پاسخ پرسشهای درس را بنویسید.

□ از روی هر یک از این کلمه‌ها سه بار بنویسید.

قبول - باطل - رسول - حضرت - عبادت -
جهنم - حرام - تعجب .

خود را بیازمایید (۵)

الف) جواب سؤالهای زیر را بنویسید:

- ۱ - چرا نباید به ضعیف‌تر از خود ظلم کرد؟
- ۲ - حضرت علی (ع) دربارهٔ گرفتن پر کاه از دهان مورچه، چه فرموده است؟
- ۳ - با چه کسانی باید با خشم و نفرت روبه‌رو شویم؟ چرا؟
- ۴ - عبادت انسان در چه صورتی مورد قبول خدا قرار می‌گیرد؟
- ۵ - چه کسانی وطن فلسطینیان را اشغال کرده‌اند؟

ب) از این دوازده کلمه شش کلمهٔ جدید درست کنید و هر یک از آن کلمه‌ها

را در جمله‌ای به‌کار برید:

خوش - غول - راه - پر کم - جمعیت - بکر
آور - مزه - آهن - بار - تعجب

مثال: تعجب + آور = تعجب‌آور

خبری که در روزنامه خواندم، بسیار تعجب‌آور بود.

ج) انشای کوتاهی بنویسید و در آن کلمه‌ها و ترکیبهای زیر را هم به کار

ببرید:

آزادی - شهید - دلیری - سربلندی - ایمان -

کوههای بلند - سرزمین - کشور اسلامی - دفاع -

حمله دشمن .

د) معنی این شعر را بنویسید:

خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است

مادر

ای مادر عزیز که جانم فدای تو
هرگز نشد محبت یاران و دوستان
بهرت برون نمی رود از سینم که هست
ای مادر عزیز که جان داده ای مرا
نشودوی تو مایه خشنودی من است
زیرا بود رضای خدا در رضای تو

گر بود اختیار جهانی به دست من
می ریختم تمام جهان را به پای تو

ابوالقاسم عطار





بُود = باشد

برون = بیرون

جان داده‌ای مرا = با شیر خود مرا پرورش داده و به من زندگی

بخشیده‌ای (مرا = من را، به من)

جان دهم = فدا شوم، بمیرم

رضا = خشنودی، رضایت

سرا = خانه

سهل = آسان

صفا = مهربانی و یکرنگی، صمیمی بودن

فدا = قربان

گر = اگر

لطف = مهربانی و خوشرفتاری، نرمی

همپایه = مساوی، برابر

پرسش:



۱ - «این سینه خانهٔ توست» یعنی چه؟

۲ - «این دل سرای توست» یعنی چه؟

۳ - چرا شاعر عقیده دارد که محبت مادر هرگز از دلش بیرون

نمی‌رود؟

۴ - چرا به عقیده شاعر جان دادن در راه مادر کار آسانی است؟

۵ - چرا شاعر می‌خواهد که مادر از او خشنود باشد؟

۶ - شاعر حاضر است چه چیز را به پای مادر بریزد؟

تکلیف شب اول:

□ انشای کوتاهی دربارهٔ مادر بنویسید و در آن از این کلمه‌ها هم

استفاده کنید:

محبت - دوست - آغوش - عزیز - لطف - بخند -
خشنودی - پرستاری - راهنمایی - نوازش - نگاه .

تکلیف شب دوم:

□ از روی شعر یک بار بنویسید و آن را حفظ کنید.

نامه‌ای از پدر

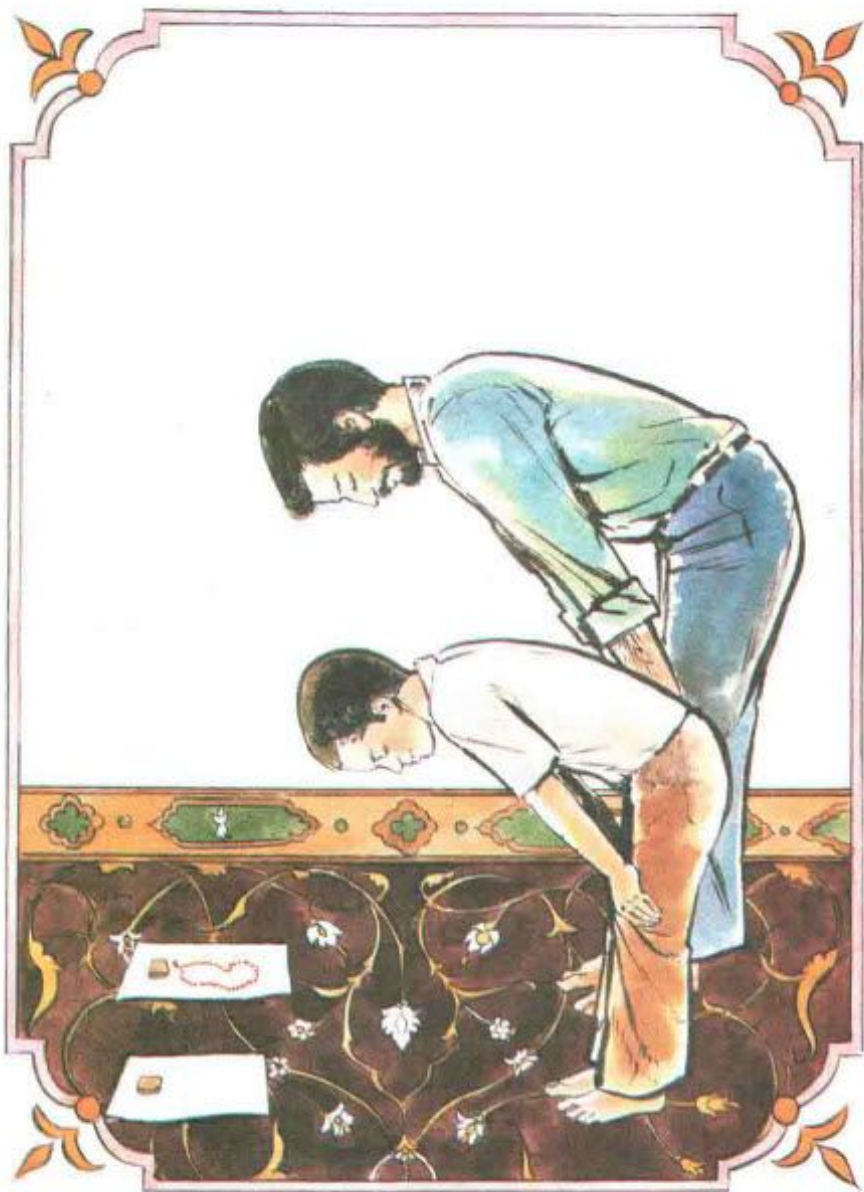
پسرم ایمان، دخترم الهام،

خوشحالم که فرصتی پیش آمد و توانستم برای شما نامه‌ای بنویسم. شما شکوفه‌های زیبای زندگی من هستید. من از جان و دل شما را دوست دارم و سعادت و موفقیت* شما را از خدا خواستارم.

خیلی دلم می‌خواهد باز هم شما را ببینم و از نزدیک با شما صحبت کنم. اما می‌دانید که به این زودی نمی‌توانم اینجا را ترک کنم. باید باز هم مدتی در این روستا بمانم و به مردم ستمدیده خدمت کنم.

پسرم ایمان، یادت هست وقتی که کوچک بودی و هنوز به مدرسه نمی‌رفتی، کنار من می‌ایستادی و مانند من به رکوع و سجده می‌رفتی و نماز می‌خواندی؟

دخترم الهام، یادت هست وقتی که کوچک بودی و به مدرسه نمی‌رفتی، چادر سفیدت را سر می‌کردی و مانند مادر به نماز می‌ایستادی؟ یادت هست که دستهای کوچکت را بالا می‌بردی و آهسته لبهایت را حرکت



می‌دادی و قنوت می‌خواندی؟

فرزند نام، شاید آن روزها نمی‌دانستید که چه می‌کنید و چه می‌گویید.
می‌دانم حالا که به نماز می‌ایستید، خوب می‌دانید که چه می‌کنید و چه
می‌گویید.

اکنون می‌دانید که نماز اساس ایمان ما و ستون اصلی دین ماست.
حالا می‌دانید که بهترین راه اُس * و گفتگو با خدای مهربان نماز است.
می‌دانید که خدا نمازگزاران با ایمان و صِدِّیق * را دوست دارد و به آنان پاداش
نیکو می‌دهد. می‌دانید که خدا شما کودکان نمازگزار را بسیار دوست دارد.
ای کاش می‌توانستم فردا صبح پیش شما باشم و شما فرزندان خوبم
را همراه مادرتان هنگام نماز ببینم. ببینم که چگونه با خدای جهان آفرین *
گفتگو می‌کنید و چگونه در برابر قدرت و عَظْمَت * او سر به خاک می‌گذارید.
چگونه او را یاد می‌کنید و از او می‌خواهید که در انجام دادن کارهای نیک و
شایسته شما را یاری کند. من هم همراه با دستهای پاک شما، دستهایم را به
آسمان برمی‌دارم و برای نجات و پیروزی همهٔ انسانها دعا می‌کنم.

یادتان باشد که در آخر هر نماز برای سعادت و پیروزی همهٔ مسلمانان
و ستمدیدگان جهان دعا کنید. می‌دانم که خدا دعای شما کودکان را می‌پذیرد.
خدا یار و نگهدارتان باد،
پدر

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



انس = مهر و محبت، صمیمیت و نزدیکی

جهان‌آفرین = آفرینندهٔ جهان

صدیق = راستگو

عظمت = بزرگی

موقّیّت = پیروزی

پرسش:



- ۱ - خشنودی پدر از چه بود؟
- ۲ - پدر چه موضوعی را به یاد الهام و ایمان آورد؟
- ۳ - ستون اصلی دین چیست؟

۴ - بهترین راه انس با خدا چیست؟

۵ - چرا پدر آرزو داشت پیش فرزندانش باشد؟

۶ - ما مسلمانان در پایان نماز چه دعاهایی باید بکنیم؟

تکلیف شب اول:

- فکر می‌کنید الهام و ایمان در جواب پدرشان چه نوشتند؟ جواب را در چند سطر بنویسید.
- پاسخ پرسشهای درس را به دقت بنویسید.

تکلیف شب دوم:

- جمله‌های زیر را کامل کنید و سپس یک بار از روی آنها بنویسید:
- فرزندان شکوفه‌های پدران و هستند و آنها
فرزندانشان را از دوست دارند .
یادت هست می‌ایستادی و به
و می‌رفتی و نماز می‌خواندی .
نماز اساس و ستون اصلی ماست .
خداوند نمازگزاران و را دوست دارد .

و به آنان . . . می دید .

نماز بهترین راه . . . و . . . با خدای . . . است .

خدای بزرگ دعای شما . . . را می پذیرد .

در پایان هر نماز برای . . . و . . . همه مسلمانان

و . . . جهان دعا می کنیم .

پسر هوشیار*

مردی یک کیسه گندم بر پشت خرش گذاشته بود و به آسیا می‌برد. در راه به قهوه‌خانه‌ای رسید. خر را به درختی بست و به قهوه‌خانه رفت. وقتی که بیرون آمد، خر را ندید. در حالی که به دنبال خر می‌گشت، چشمش به پسری افتاد. از او پرسید: تو خر مرا ندیدی؟

پسر پرسید: همان خری که چشم چپش کور بود؟ پای راستش می‌لنگید و بار گندم می‌برد؟

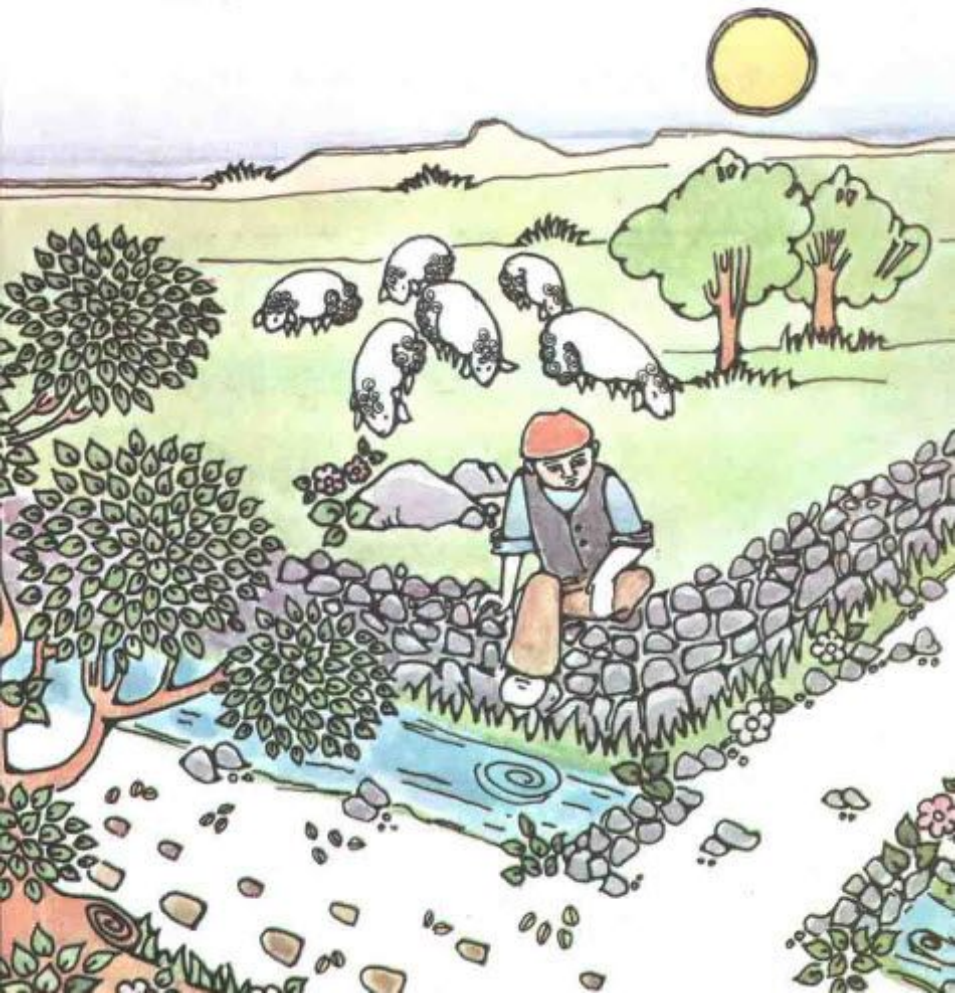
مرد خوشحال شد و گفت: نشانیهایش درست است. آن را کجا دیدی؟
پسر جواب داد: من خری ندیدم.

مرد خشمگین شد و پسر را پیش حاکم* برد.

حاکم گفت: پسر جان، اگر تو خر را ندیده بودی، چطور نشانیهایش را دادی؟

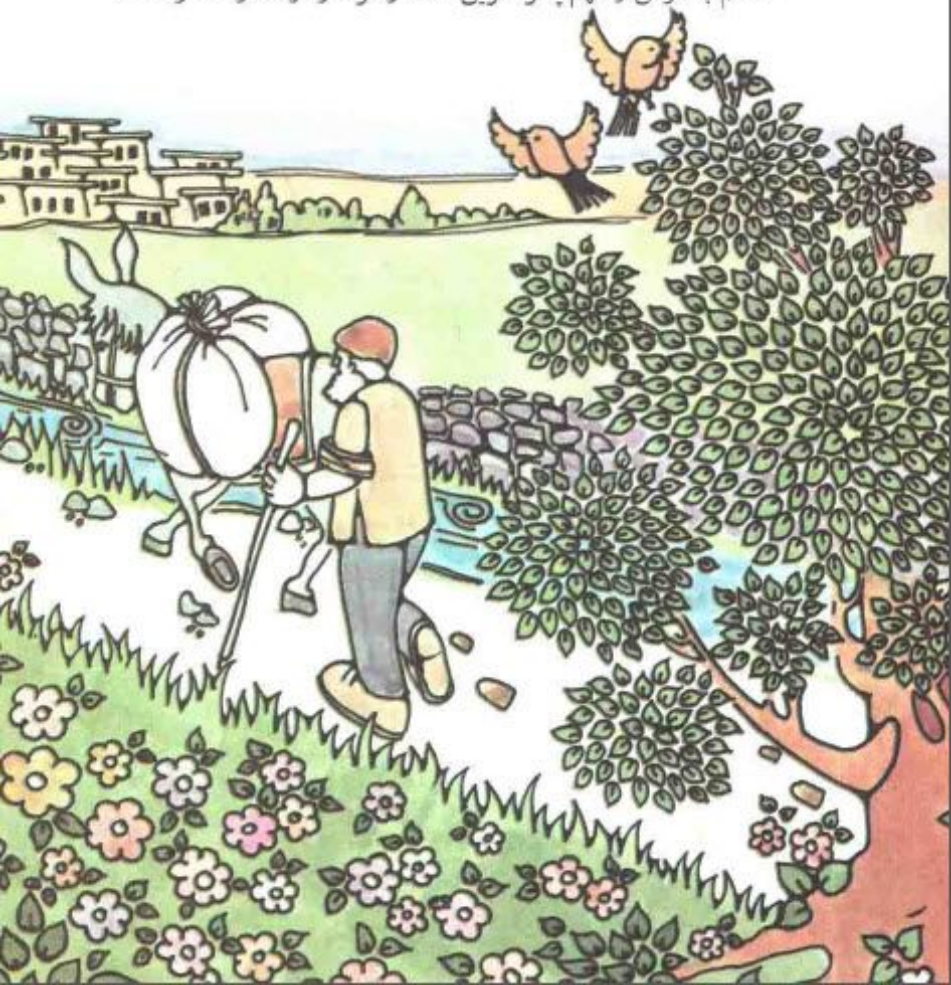
پسر گفت: من که کور نیستم! سر راهم رد پای* خری را دیدم که جای پای راستش کمتر از جای پای چپش گود افتاده بود. فهمیدم پای راست خری

که از اینجا گذشته، لنگ بوده است. علفهای سمت راست جاده خورده شده بود، اما علفهای طرف چپ دست نخورده مانده بود. از اینجا فهمیدیم که خر علفهای سمت چپ را ندیده است. به همین دلیل حدس زدیم چشم چپش



کور بوده است. از دانه‌های گندمی هم که روی زمین ریخته بود، فهمیدم که
بارش گندم بوده است.

حاکم به هوش و فهم پسر آفرین گفت و مرد از او معذرت خواست.



کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



حاکم = فرماندار

ردّبا = جای پا

هوشیار = باهوش

پرسش:



- ۱ - مرد برای چه گندم را به آسیا می‌برد؟
- ۲ - مرد برای چه خر را به درخت بست؟
- ۳ - آیا مرد خر را محکم بسته بود؟ از کجا فهمیدید؟
- ۴ - وقتی که پسر گفت «خری ندیدم»، چرا مرد خشمگین شد؟
- ۵ - چرا مرد پسر را پیش حاکم برد؟
- ۶ - پسر از کجا دانست که چشم چپ خر کور بوده است؟
- ۷ - پسر چگونه فهمید که پای راست خر لنگ بوده است؟
- ۸ - پسر چگونه فهمید که بار خر گندم بوده است؟

تکلیف شب اول:

□ جواب این سؤاها را بنویسید:

۱ - ردّ پای آدم پابرهنه با ردّ پای آدمی که کفش پوشیده است، چه فرقی دارد؟

۲ - ردّ پای گربه چه تفاوتی با ردّ پای مرغ دارد؟

۳ - از روی اثر چرخها بر خاک نرم، چگونه می‌شود فهمید که دو چرخه از آنجا گذشته است یا سه چرخه؟

۴ - آب تمیز با آب کثیف چه فرقی دارد؟

۵ - اگر از پشت در بسته‌ای صدای پای کسی را بشنوید، آیا می‌توانید بگویید که او می‌دود یا راه می‌رود؟ چگونه؟

۶ - اگر بخواهید یک درخت را در چهار فصل مختلف نشان بدهید، چه می‌کنید؟

□ هر یک از این دو گروه کلمه‌های هم‌خانواده را در جمله‌ای به کار برید:

حاکم ، حکم ، حکومت - خشم ، خشمگین .



□ این حکایت را بخوانید و آن را کامل کنید و در دفتر خود بنویسید:

روزی کلاغ نشنید ای بر سر تنگ آبی رسید. کمی آب در تنگ بود. کلاغ سعی کرد از آب تنگ بخورد اما نتوانست، زیرا آب در تنگ بود و مقدار کلاغ به آب نمی رسید. کلاغ با خود گفت: باید راهی پیدا کنم و از این آب بخورم، وگرنه از تشنگی می میرم.

در همان وقت چشم کلاغ به سنگریزه ای افتاد که در کنار تنگ افتاده بود. فکری به نظرش رسید. سنگریزه را با مقدار برداشت و در تنگ انداخت. بعد همین طور سنگریزه ها را دانه دانه از اینجا و آنجا برمی چید و در تنگ می انداخت. هر سنگریزه ای که در تنگ می افتاد



سرگذشتِ یک نامه

من یک ورق کاغذ سفید بودم. روی من چیزی نوشته نشده بود و با کاغذهای سفید دیگر فرقی نداشتم. بهروز مرا برداشت و روی من مطالبی* برای دوستش سعید نوشت. حال او را پرسید و دربارهٔ زندگی و درس و دوستانش با او حرف زد. آن گاه مرا با دقت تا کرد و در پاکت گذاشت. در پاکت را چسباند. روی پاکت، نشانی سعید و پشت پاکت نشانی خودش را نوشت. نمبزی بر گوشهٔ راست آن چسباند. آن وقت پاکت را در صندوق پست انداخت.



حالا دیگر من یک ورق کاغذ سفید و ساده نبودم. من به صورت نامه‌ای درآمده بودم که پیغام بهروز را برای سعید می‌بردم. کمی تنها ماندم. پس از آن چند پاکت دیگر به صندوق انداخته شد، و من از تنهایی درآمدم. همه ساکت در کنار هم نشستیم. به هم چیزی نمی‌گفتم و به آسرار* یکدیگر کاری نداشتیم.

مأمور پست آمد. همهٔ پاکتها را در کیسه‌ای ریخت و به ادارهٔ پست برد. در آنجا ما را به دسته‌های مختلف تقسیم کردند و روی تمپر پاکتها مهر زدند. هر دسته از نامه‌ها به راهی می‌رفتند. راه من و همراهانم بسیار دور بود. ما را در هواپیما گذاشتند. پس از مدتی در فرودگاه پایین آمدیم. دوباره ما را به

ادارهٔ پست بردند و روی هر پاکت مُهر تاریخ رسید زدند.

نامهرسان مُنْتَظِرِ ما بود. ما را در کیف خود گذاشت و به راه افتاد.

نشانها را می‌خواند و هر پاکت را به‌خانه‌ای می‌برد. من دلم می‌خواست

زودتر به‌دست سعید برسم، او را ببینم و پیغام بهروز را به او برسانم.

وقتی که نامهرسان در خانهٔ سعید را زد، پسری در را باز کرد.

نامهرسان مرا به دست او داد. پسر از دیدنم بسیار خوشحال شد. دانستم که

خود سعید است. سعید مرا با دقت و اشتیاق* خواند و تصمیم گرفت جواب

نامهٔ بهروز را هرچه زودتر بنویسد.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



آسرار = سِرّها، رازها

اشتیاق = شوق و میل بسیار

سرگذشت = شرح حال

مطالب = مطلبها، موضوعها



پرسش:

- ۱ - این داستان از زبان کیست؟
- ۲ - بهروز روی کاغذ چه نوشت؟
- ۳ - بهروز پس از نوشتن نامه، چه کرد؟
- ۴ - چرا روی پاکت تمبر می‌چسباندند؟
- ۵ - چه کسی نامه‌ها را از صندوق پست بیرون می‌آورد؟
- ۶ - در پستخانه با نامه‌ها چه می‌کنند؟
- ۷ - نامهٔ بهروز چگونه به دست سعید رسید؟



به این نکته توجه کنید:

هر دسته از این کلمه‌ها از یک خانواده هستند:
 نظر، منتظر، انتظار - سِرّ، اسرار، سَرّی، اسرارآمیز - پست،
 پُستخانه، پستچی.



تکلیف شب اول:

□ با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

نشانی - تمبر - صندوق پست - فرودگاه -

فهر - نامه‌رسان - پستخانه - نامه .

تکلیف شب دوم:

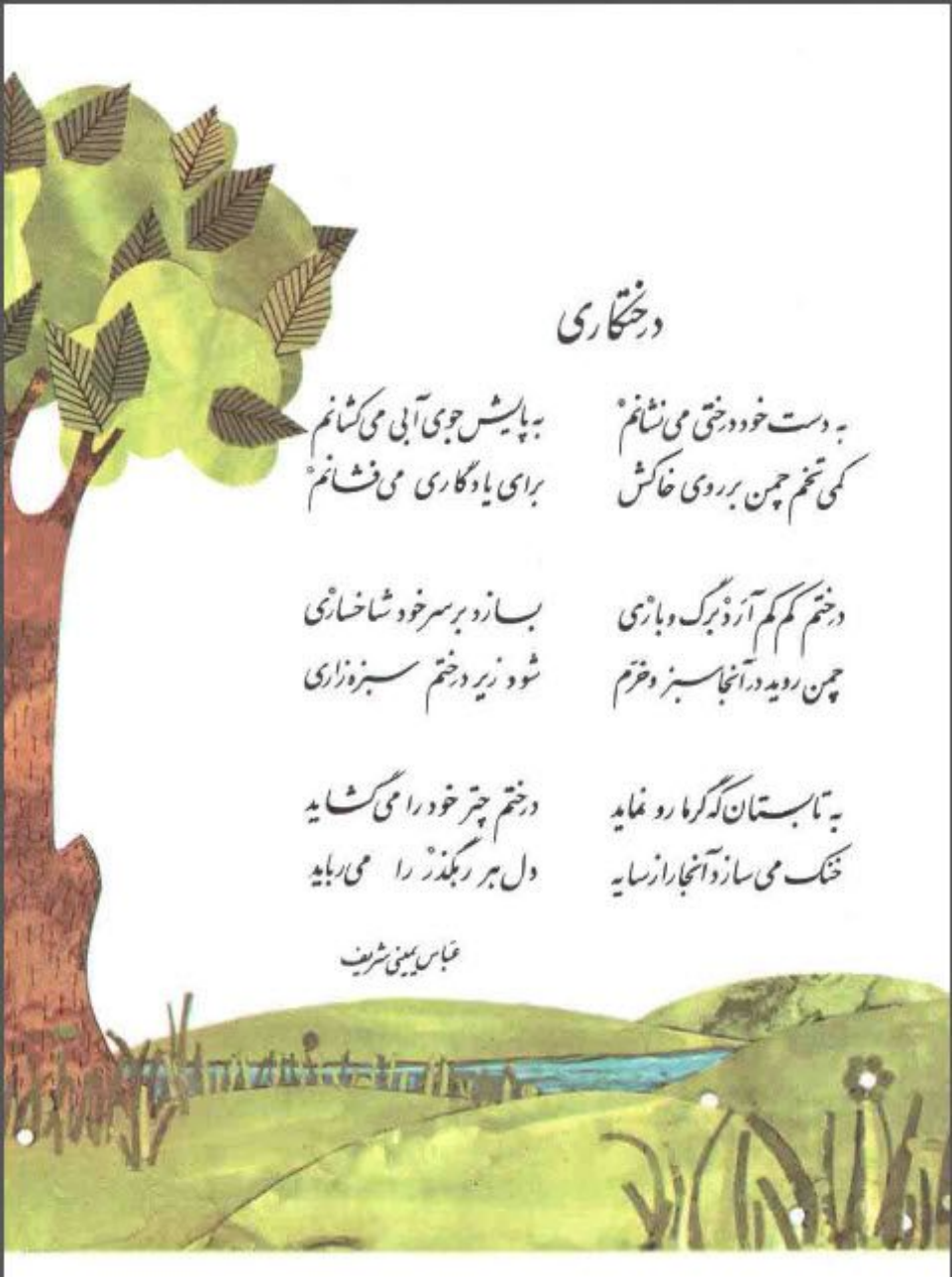


از روی هر یک از کلمه‌های هم‌خانواده‌ای که خواندید سه بار

بنویسید.

جواب این سؤاها را بنویسید:

- ۱ - برای اینکه نامه به گیرنده برسد، چه باید بکنیم؟
- ۲ - آیا همهٔ تبرها یک قیمت دارند؟
- ۳ - چرا در پستخانه نامه‌ها را به دسته‌های مختلف تقسیم می‌کنند؟
- ۴ - چه کسی نامه‌ها را به خانه‌ها می‌رساند؟
- ۵ - اگر نامه‌رسان و پستخانه نبود، چه می‌شد؟



درختکاری

به پایش جوی آبی می کشانم
برای یادگاری می نشانم

به دست خود درختی می نشانم
کمی تخم چمن بر روی خاکش

بسازد بر سر خود شاخساری
شود زیر درختم سبزه زاری

درختم کم کم آرزو بزرگ و بازاری
چمن روید در آنجا سبزه و قرم

درختم چتر خود را می کشاید
دل بر رگبندز را می رباید

به تابستان که گرما رو نماید
خنک می سازد آنجا از سایه

عباس یمنی شریف

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



آرد = می‌آورد

بار = میوه

رهگذر = راهگذر، کسی که از راهی می‌گذرد

شاخسار = شاخه

می‌فشانم = می‌افشانم، می‌باشم

می‌نشانم = در زمین قرار می‌دهم، می‌کارم

پرسش:



- ۱ - شاعر این شعر، با دست خود چه می‌کارد؟
- ۲ - چرا شاعر جوی آبی به پای درخت می‌کشانند؟
- ۳ - «درختم چتر خود را می‌گشاید» یعنی چه؟
- ۴ - «دل هر رهگذر را می‌رباید» یعنی چه؟
- ۵ - چه کارهایی ممکن است به درخت آسیب برسانند؟
- ۶ - شما تا کنون چند درخت کاشته‌اید؟
- ۷ - چه وقت باید درخت کاشت؟

به این نکته توجه کنید:



درختی یعنی یک درخت

شاخساری یعنی یک شاخسار

سبزه‌زاری یعنی یک سبزه‌زار

تکلیف شب اول:



جواب این سؤاها را بنویسید:

۱ - درخت چه فایده‌هایی دارد؟

۲ - برای آنکه درخت خشک نشود، چه باید کرد؟

۳ - چرا در کنار خیابانها درخت می‌کارند؟

نام سه درختی را که می‌شناسید بنویسید و در مقابل هر یک شکل

برگ آن را نقاشی کنید.

با هر یک از این کلمه‌ها جمله‌ای بسازید:

کتابی - شخصی - روزی - داستانی - کودکی

تکلیف شب دوم:



از روی شعر یک بار بنویسید.

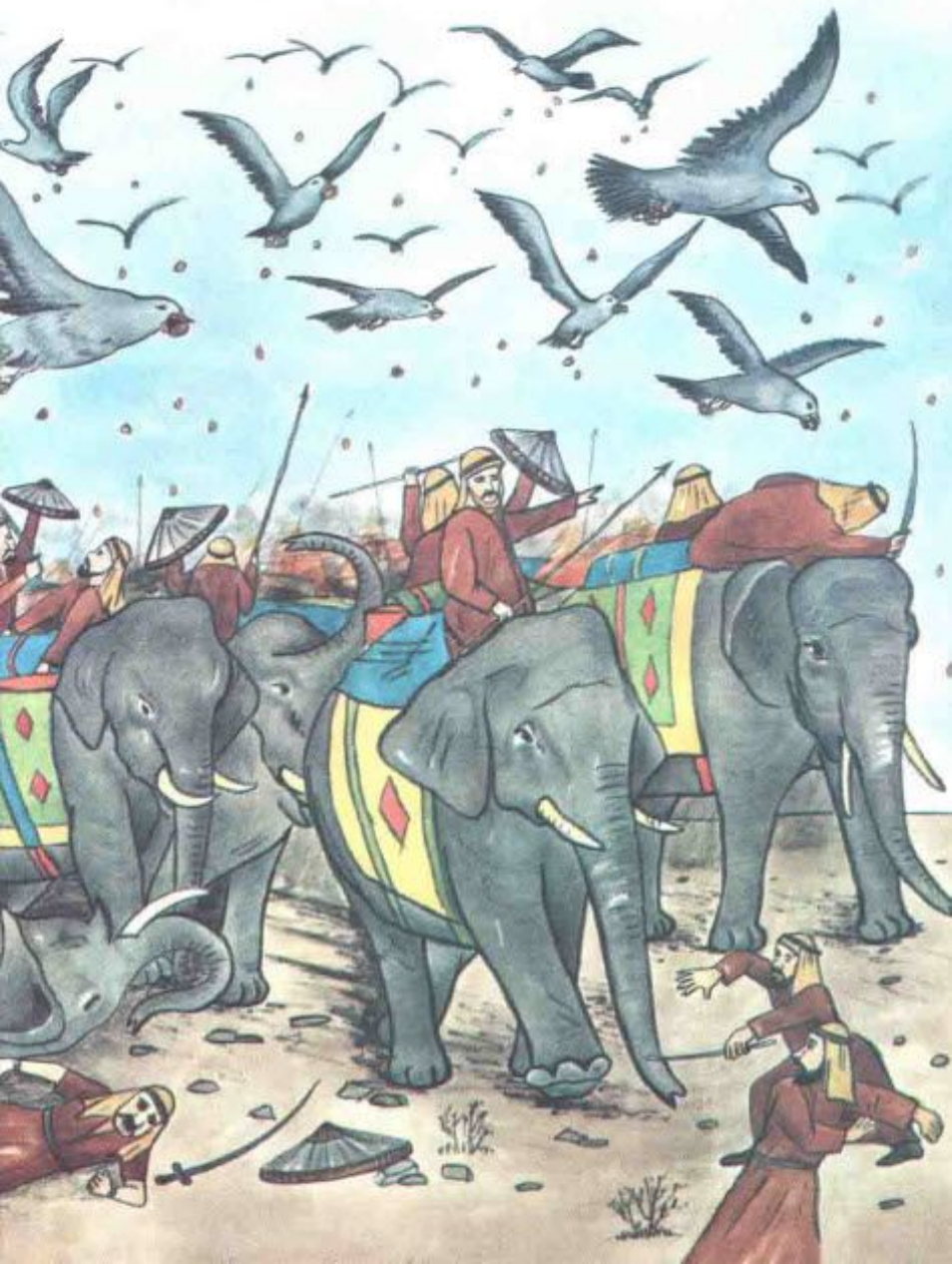
أصحاب فيل

(۱)

كعبه* از زمانهای بسیار قدیم عبادتگاه بود. مردم از دور و نزدیک برای عبادت و زیارتِ کعبه به مکه می‌رفتند. شهر مکه محترم و آباد بود. ابرّه، که از طرف «نجاشی» حکمرانِ یمن* شده بود، حسودی کرد. به همین سبب به دستور او عبادتگاه زیبایی در یمن ساختند. درودیار آن را با طلا و نقره و سنگهای قیمتی آراستند*. فرشهای گرانبها در آن انداختند. پرده‌های زیبا بر آن کشیدند و چراغهای قشنگ در آن روشن کردند. ابره اعلام کرد* که این عبادتگاه از کعبه بزرگتر و زیباتر است و زیارتش ثواب* بیشتری دارد. همه باید به سوی این عبادتگاه بیایند. بعد از این کسی حق ندارد برای زیارت به مکه برود!

ولی مردم نه تنها به حرفهای ابره گوش ندادند و به زیارت عبادتگاهش نرفتند، بلکه به آن بی‌احترامی هم کردند.

ابره عصبانی شد و گفت: تا وقتی که خانه کعبه بریا باشد، مردم به



عبادتگاه ما نمی‌آیند. باید خانه کعبه را
ویران* کنم تا مردم از روی ناچاری
دسته‌دسته به سوی عبادتگاه ما روی
آورند.

مردم به او گفتند: بادین و عقیده
ما کاری نداشته باش! خانه کعبه به
فرمان خدای جهان و به دست حضرت
ابراهیم ساخته شده است. بگذار مردم
در زیارت و عبادت آزاد باشند.
نصیحت* مردم در دل ابرهه
اثر نکرد، و برای ویرانی کعبه سپاه
بزرگی فراهم ساخت. عده‌ای از سپاهیان
بر قیل‌های جنگی سوار شدند. ابرهه نیز
بر یک فیل جنگی سوار شد و به سوی



مگه حرکت کرد. گروهی از مردم خواستند از خانه کعبه دفاع کنند، ولی از سپاه ابرهه شکست خوردند.

اهل مگه که دیدند نمی‌توانند در مقابل سپاه ابرهه مقاومت کنند، به کوه و بیابان فرار کردند.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



آراستن = آرایش کردن

اعلام کرد = خبر داد

ثواب = پاداش

حکمران = فرمانروا، حاکم

کعبه = خانه‌ای که حضرت ابراهیم برای عبادت بندگان خدا ساخت و اکنون قبله ما مسلمانهاست.

نصیحت = پند و اندرز

ویران = خراب

یمن = سرزمینی در جنوب غربی عربستان است.

پرسش:



- ۱ - چرا ابرهه می‌خواست خانه کعبه را ویران کند؟
- ۲ - وقتی که ابرهه می‌خواست به سوی کعبه حرکت کند، مردم به او چه گفتند؟
- ۳ - خانه کعبه، قبله ما مسلمانها، به فرمان که و به دست چه کسی ساخته شده است؟

تکلیف شب اول:

□ پاسخ پرسشهای درس را بنویسید.

اصحاب فیل

(۲)

وقتی سپاه ابرهه نزدیک شهر مکه رسید، فیل ابرهه روی زمین خوابید. هرچه کوشش کردند، فیل بلند نشد. در این هنگام پرندگان بسیاری در هوا پیدا شدند، به طوری که آسمان مکه تاریک شد. هر پرنده‌ای یک سنگ کوچک به منقار و دو سنگ دیگر در چنگال داشت.

پرندگان آمدند تا بالای سر سپاه ابرهه رسیدند و سپاهیان را سنگباران کردند.

از آن سپاه فراوان فقط یک نفر نجات پیدا کرد. بقیه هلاک شدند. آن مرد با عجله خود را به نجاشی، پادشاه حبشه* رسانید و داستان هلاک شدن سپاه ابرهه را برایش تعریف کرد.

نجاشی با تعجب گفت: چه پرندگانی بودند که آن همه سپاه را نابود کردند!

در همین حال یکی از آن پرندگان پیدا شد. آن مرد به نجاشی گفت: از

این پرندگان!

پرنده نزدیک شد. آمد و آمد تا بالای سر آن شخص رسید. بعد سنگی را که در منقار داشت، بر سر او انداخت. آخرین فرد آن گروه ستمگر نیز در حضور نجاشی به خاک افتاد و هلاک شد.

ابرهه می‌خواست با خداپرستی و توحید* مبارزه کند. اما خدا می‌خواست خانه کعبه برای همیشه باقی بماند و پیغمبر اسلام بیاید و بانگ توحید را از آنجا به گوش جهانیان برساند.

ابرهه و سپاهیانش به سزای خویش رسیدند و برای جهانیان درس عبرت* شدند.

* * *

خدا در قرآن مجید داستان اصحاب فیل را در یک سوره کوتاه بیان فرموده است.

این داستان به قدری مشهور شد که آن سال را «عام الفیل» یعنی سال فیل نامیدند.

پیغمبر گرامی ما، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، در این سال به

دنیا آمد.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



توحید = یگانه‌پرستی، فقط بنده خدا بودن

حبشه = کشوری در مشرق افریقا است که امروزه ایتوپیایی گفته می‌شود.

درس عبرت = درسی که موجب آگاهی و هوشیاری می‌شود.

پرسش:



۱ - پیامبر بزرگ ما، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، در چه

سالی به دنیا آمد؟

۲ - سپاه ابرهه چگونه شکست خورد؟

به این نکته توجه کنید:



عبادت	+ گاه = عبادتگاه	یعنی محلّ عبادت
نمایش	+ گاه = نمایشگاه	یعنی محلّ نمایش
دانش	+ گاه = دانشگاه	یعنی محلّ دانش
زیارت	+ گاه = زیارتگاه	یعنی محلّ زیارت

تکلیف شب اول:



پاسخ پرسشهای درس را بنویسید.

بعد از هر یک از کلمه‌های زیر «گاه» اضافه کنید و سپس با هر

کدام، یک جمله بسازید:

عبادت - زیارت - آزمایش - ورزش - کار
آرام - استراحت

تکلیف شب دوم:



خلاصه داستان را بنویسید.

یک صحنه از داستان را نقاشی کنید.

خود را بیازمایید (۶)

الف) جواب این سؤاها را بنویسید:

- ۱ - اساس ایمان و ستون اصلی دین ما کدام است؟
- ۲ - نشانی کسی که برای او نامه می‌نویسید و نشانی خودتان، هر کدام در کجای پاکت می‌نویسید؟
- ۳ - چرا در پستخانه نامه‌ها را به دسته‌های مختلف تقسیم می‌کنند؟
- ۴ - وقتی که سعید نامه را با دقت خواند، چه تصمیمی گرفت؟
- ۵ - برای نگهداری درختان چه کارهایی باید انجام دهیم؟
- ۶ - چرا پادشاه حبشه از نابودی سپاه ابرهه تعجب کرد؟
- ۷ - ابرهه می‌خواست با چه چیزی مبارزه کند؟

ب) معنی این بیت را بنویسید:

ای مادر عزیز که جان داده‌ای مرا سهل است اگر که جان‌دهم اکنون برای تو

ج) سه فایده درختکاری را بنویسید.

د) هر یک از این کلمه‌ها را در جمله‌ای به کار برید:

صدیق - حاکم - اسرار - اشتیاق - مابوس -
توجد - عظمت - ستون .

۵) در مقابل هر یک از این کلمه‌ها کلمهٔ مخالف آن را بنویسید:

آمدند - سوار شدند - خارج شد - نزدیک شد - آباد -
سکنت - غروب - صدیق - زیبا تر

عید نوروز

زمستان تمام می‌شود و روزهای زیبای بهاری فرا می‌رسد. خورشید با پرتو* گرم و حیات بخش* خود، سردی و افسردگی* را می‌برد. درختان برگ و شکوفه می‌دهند. پرستوها به آشیانه‌های خویش باز می‌گردند و همراه با این همه زیبایی عید نوروز هم فرا می‌رسد.

ما ایرانیان اولین روزهای زیبای بهار را جشن می‌گیریم. به دیدار



دوستان و خویشان و بستگان خود می‌رویم و فرارسیدن عید نوروز را
به یکدیگر تبریک* می‌گوییم.

ما هر سال بهار آزادی را همراه با بهار طبیعت به یکدیگر تبریک
می‌گوییم و آیام* نوروز را با «روز جمهوری اسلامی»* جشن می‌گیریم. ما
ایرانیان در نوروز هر سال به کنار مزار شهیدان مبارز* می‌رویم و به آنان که
جان خود را در راه اسلام و آزادی ایران نثار* کرده‌اند درود می‌فرستیم. از



خدا می‌خواهیم که مردم کشور ما را یاری کند تا با آزادی و آزادگی زندگی کنند. از خدا می‌خواهیم که ما را یاری کند تا هرچه بیشتر در راه آبادی و آزادی ایران بکوشیم، و انقلاب اسلامی ایران را به جهانیان بستانانیم.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



افسردگی = پژمردگی

ایام = روزها

پرتو = نور، تابش

تبریک = مبارک‌باد گفتن، از خدا خیر و خوبی خواستن

حیات‌بخش = زندگی‌بخش

روز جمهوری اسلامی = روز دوازدهم فروردین، روزی که ملت

ایران به جمهوری اسلامی رأی داد.

مبارز = کسی که برای حق و آزادی می‌جنگد

نثار کرده‌اند = بخشیده‌اند، فدا کرده‌اند

پرسش:



۱ - ما ایرانیان در نوروز چه می‌کنیم؟

۲ - در نوروز به چه کسانی درود می‌فرستیم؟

۳ - بهار آزادی یعنی چه؟

۴ - وقتی به دوستان خود تبریک می‌گوییم، از خدا چه می‌خواهیم؟

به این نکته توجه کنید:



هر دسته از این کلمه‌ها یک معنی دارند:

مژده، نوید، بشارت

درود، سلام

مبارز، جنگجو، رزمنده

تکلیف شب اول:



پاسخ پرسشهای درس را بنویسید.

هر یک از کلمات زیر را در یک جمله به کار برید:

~~مژده - نوید - افسرده - درود - مبارز - پرتو~~

تکلیف شب دوم:



یک بار از روی درس بنویسید.

درس را برای افراد خانواده خود بخوانید.

جشن عبادت

چند دقیقه بیشتر به پایان زنگ آخر باقی نمانده بود. همه دانش‌آموزان مدرسه مخصوصاً دانش‌آموزان کلاس سوم، ذوق* و شوق* بیشتری داشتند. چهرهٔ خندان بچه‌ها پر از شادی و نشاط* بود و با محبت* فراوان به خانم معلمشان نگاه می‌کردند. دلشان می‌خواست خانم معلم باز هم برای آنها از جشن دو روز دیگر حرف بزند.

مینا دستش را بالا برد و گفت: خانم، نمی‌شود جشن را فردا برپا کنیم؟ خانم معلم خنده‌ای کرد و گفت: دخترم حق داری برای این روز بزرگ و افتخارآمیز عجله داشته باشی، اما همان‌طور که قبلاً باهم صحبت کردیم جشن را در روز عید مبعث برگزار می‌کنیم.

در این هنگام، زنگ به صدا درآمد و بچه‌ها با قیافه‌های خندان در حالی که باهم گفتگو و مشورت می‌کردند به طرف حیاط مدرسه به راه افتادند.

همه‌جا سخن از جشن عبادت بود و همهٔ کارکنان و دانش‌آموزان

مدرسه برای برگزاری این روز فراموش نشدنی تلاش* می کردند. در یکی از روزهایی که بچه‌ها خود را برای این جشن آماده می کردند زهرا از خانم معلم پرسید: آیا پسرها هم می توانند چنین جشنی داشته باشند؟ خانم معلم پاسخ داد: بلی، دخترها در پایان ۹ سالگی* و پسرها در پایان ۱۵ سالگی مکلف* می شوند. چون بزرگ شده اند و می توانند خدای مهربان را عبادت کنند و با او راز و نیاز داشته باشند، بسیار خوشحال می گردند.

زهرا دوباره پرسید: راستی خانم معلم، می توانیم نظر خود را از این که ما هم می توانیم خدا را عبادت کنیم بنویسیم و در روز جشن بخوانیم؟ خانم معلم گفت: بلی دخترم، همه شما می توانید آنچه را که درباره جشن عبادت در دل دارید بنویسید و در آن روز بخوانید.



سرانجام روز جشن عبادت فرارسید. دانش آموزان در حالی که با ذوق و شوق برای جشن تلاش می کردند صدای خنده و شادیشان فضای مدرسه را پر کرده بود. هر گروهی آخرین کارهای جشن عبادت را انجام

می داد. معلمان مدرسه هم با شادی بسیار وسایلی را که بچه‌ها لازم داشتند در اختیار آنها می گذاشتند و گاهی هم درباره کارهای ابتکاری* بچه‌ها اظهار نظر می کردند.



وقت اذان ظهر رسید. مادران هم از راه رسیدند و با صدای زنگ، دانش‌آموزان دسته دسته وارد سالن شدند. عطر گلهای تازه همراه با بوی گلاب، فضای سالن را پر کرده بود.

گروه جشن عبادت یعنی آن دسته از دانش‌آموزان کلاس سوم که به سن ۹ سال تمام رسیده بودند، وارد سالن شدند. با ورود آنها فریاد الله اکبر بچه‌ها بلند شد. ابتدا نماز جماعت برپا شد و بعد از نماز، دانش‌آموزان باهم دعای وحدت* خواندند. پس از نماز، برنامه جشن با خواندن آیاتی از قرآن آغاز شد. آن‌گاه خانمی که برای سخنرانی دعوت شده بود صحبت کرد و این روز بزرگ را به دانش‌آموزان گروه جشن عبادت و مادران و معلمان تبریک گفت. برنامه‌های دیگری هم مانند سرود و نمایش اجرا شد. گروه

جشن عبادت در حالی که لباس و مقنعه‌ای پاکیزه داشتند، هر کدام نوشته‌های خود را دربارهٔ این روز بزرگ برای حاضران در سالن خواندند. به هر کدام هدایایی داده شد. بسیاری از این هدایا، آیاتی از قرآن بود که به خط زیبا نوشته شده بود و قاب ساده‌ای داشت.

در پایان جشن، با شیرینی و نقل و شاخه گل از میهمانان پذیرایی شد. دانش‌آموزان کلاسهای چهارم و پنجم که خاطره* شیرین جشن عبادت خود را از سالهای گذشته به یاد می‌آوردند کارهای دستی خود را که با ذوق و سلیقه بسیار تهیه کرده بودند به دانش‌آموزان گروه جشن عبادت هدیه دادند و به آنان تبریک گفتند.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



ابتکار = چیز تازه‌ای درست کردن، کار جدیدی انجام دادن

تلاش = کوشش

خاطره = کاری که قبلاً انجام داده و حالا یادش می‌آید، یادبود،

یادگار

دعای وحدت = یکی از دعاهایی که مسلمانان بعد از نماز می‌خوانند
و نشانهٔ اتحاد بین مسلمانان است.

ذوق = خوشی، شادی

شوق = میل و رغبت

محبت = دوستی، مهربانی

مکلف = کسی که باید کارهایی که در دین معین شده است بجا بیاورد.

نشاط = شادی، خوشی

نہ سالگی = منظور ۹ سال قمری است که در حدود سه‌ماه کمتر از

۹ سال شمسی می‌باشد.

پرسش:



۱ - جشن عبادت در دبستان پسرانه برپا شده بود یا دبستان دخترانه؟

چرا؟

۲ - چرا دانش‌آموزان کلاس سوم ذوق و شوق بیشتری داشتند؟

۳ - عید مبعث چه روزی است؟

۴ - در دین اسلام دخترها از چه سنی باید وظایف دینی خود را کاملاً

انجام دهند؟

۵ - دخترها در پایان ۹ سالگی و پسرها در پایان ۱۵ سالگی مکلف

می‌شوند یعنی چه؟

۶ - چرا دخترها و پسرها وقتی مکلف می‌شوند خوشحالند؟

۷ - دانش‌آموزان گروه جشن عبادت چگونه دانش‌آموزانی بودند؟

۸ - در وقت نماز خواندن چه احساسی دارید برای دانش‌آموزان

دیگر بیان کنید.

۹ - به دانش‌آموزان گروه جشن عبادت چه هدایایی داده شد؟

تکلیف شب اول:

برای خواندن نماز جماعت در مدرسه چه کارهایی انجام

می‌دهید؟ جواب را در چند سطر بنویسید.

پاسخ پرسشهای درس را به دقت بنویسید.



□ جمله‌های زیر را کامل کنید و سپس یک بار از روی آنها

بنویسید:

حق داری برای این روز بزرگ و عجله داشته باشی
 بچه‌ها با قیافه‌های درحالی که با هم و می‌کردند
 بی‌طرف حیا مدرس

دخترها در پایان و پسرها در پایان مکلف می‌شوند
 عطر گل‌های تازه همراه با ، فضای سالن را

پس از نماز برنام‌بخش با خواندن آغاز شد
 بسیاری از این هدایا ، آیاتی از قرآن بود که به نوشته
 شده بود و قاب داشت

رهبر فداکار اسلام

در زمان امام حسین علیه السلام، یزید در شام به حکومت رسید. یزید پسر معاویه و مردستمگر* و خودخواهی بود. او با دروغ مردم را قریب می داد. به فکر آباد کردن مملکت و کمک به درماندگان* و ستمدیدگان نبود. درآمد کشورهای اسلامی را صرف* کارهای زشت و حرام می کرد.

یزید به دروغ خود را جانشین پیغمبر می نامید. اما دستورهایی دین اسلام را رعایت نمی کرد. به محض* رسیدن به حکومت، از امام حسین خواست که رهبری او را قبول کند.

امام حسین که خود رهبر مسلمانان بود، نمی توانست رهبری یک ستمگر را بپذیرد زیرا اگر رهبری یزید را قبول می کرد، دین اسلام از بین می رفت. مردم کوفه* که از دوستان حضرت علی بودند و از ظلم* یزید خسته شده بودند، امام حسین را به شهر خود دعوت کردند. امام حسین دعوت آنها را پذیرفت و با نزدیکان و یاران خود به طرف کوفه حرکت کرد. یزید خبردار شد و لشکری به سوی کوفه فرستاد.

لشکر یزید در نزدیکی شهر کوفه راه را بر امام بست تا او و یارانش را دستگیر کند، اما امام حسین علیه السلام تن به ذلت* نداد و تسلیم نشد. در کربلا*، بین لشکریان یزید و یاران امام حسین جنگ سختی درگرفت. امام حسین با یاران کمی که داشت، در مقابل هزاران نفر از سپاهیان یزید پایداری* کرد. امام حسین و یارانش گروهی از آن سپاهیان را کشتند و سرانجام همه در روز عاشورا (روز دهم ماه محرم) شهید شدند. شهادت رهبر فداکار اسلام و یاران جانبازش سبب شد که تا جهان باقی است، قرآن و اسلام برای راهنمایی بشر پایدار بماند. امام حسین و یارانش انسانهایی بزرگ و آزاده بودند و به مسلمانان درس آزادگی و دینداری دادند.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



به محض رسیدن به حکومت = همین که به حکومت رسید

پایداری = مقاومت، ایستادگی

درماندگان = اشخاص ناتوان و بیچاره

ذلت = خواری، پستی (تن به ذلت نداد = پستی و خواری را
نپذیرفت)

ستمگر = کسی که ستم می‌کند، ظالم

صرف می‌کرد = مصرف می‌کرد

ظلم = ستم

کربلا = دشتی در نزدیکی کوفه که امروزه شهری به همین نام در آنجا
وجود دارد.

کوفه = نام شهری در کشور عراق

پرسش:



- ۱ - یزید که بود؟ چگونه مردی بود؟
- ۲ - یزید درآمد کشورهای اسلامی را برای چه کارهایی مصرف
می‌کرد؟
- ۳ - رفتار یزید با دستوره‌های دین چگونه بود؟
- ۴ - یزید از حضرت امام حسین علیه‌السلام چه می‌خواست؟
- ۵ - چرا حضرت امام حسین رهبری یزید را نپذیرفت؟
- ۶ - چرا امام حسین و یارانش تسلیم یزید نشدند؟

- ۷ - امام حسین و یارانش در چه روزی شهید شدند؟
- ۸ - دربارهٔ پیکار مقدّس امام حسین بیندیشید و درسهایی را که از آن باید گرفت، برای دوستان خود توضیح دهید.
- ۹ - وظیفهٔ ما در مقابل ستمگران و با یک حکومت ستمگر چیست؟

به این نکته توجه کنید:



ستم = ستم + گم

آهن = آهن + گم

زرگر = زر + گم

کارگر = کار + گم

تکلیف شب اول:



□ جمله‌های زیر را کامل کنید و یک بار از روی آنها بنویسید:

- ۱- امام حسین تن بر تسلیم نشد.
- ۲- امام حسین و یارانش و به مسلمانان درس دادند.
- ۳- یزید در آمد کشور های اسلامی را در راه مصرف می کرد.

۴ - امام حسین نمی توانست رهبری یک کند .

□ پاسخ پرسشهای درس را بنویسید.

تکلیف شب دوم:



□ آنچه در باره امام حسین می دانید، بنویسید و از این کلمه‌ها هم در

نوشته خود استفاده کنید:

ذلت - رهبر مسلمانان - فداکار - سنگم - آزاده -

دشمن - آزادگی - باران .

میدان شهدا*

یکی از میدانهای تهران را «میدان شهدا» نامیده‌اند. می‌دانید چرا؟ چون در روز هفدهم شهریور سال ۱۳۵۷، عدهٔ زیادی از زنان و مردان مسلمان در این میدان شهید شدند. آنها به میدان شهدا آمده بودند تا به همه اعلام کنند* که ما، از ظلم حکومت پهلوی خسته شده‌ایم و حکومت ستمگر و خیانتکار پهلوی را نمی‌خواهیم. آنها اعلام کردند که ما مسلمانیم و حکومت اسلامی می‌خواهیم. ما پیرو قرآنیم و قوانین* قرآن را می‌خواهیم. ما می‌خواهیم رهبر و رئیس کشور را خودمان انتخاب کنیم.

آنها فریاد می‌زدند: «استقلال، آزادی، حکومت اسلامی. استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی.»

شاه و دژخیمان او این فریادها را دوست نمی‌داشتند. چون نمی‌خواستند مردم کشور ما آسوده باشند و آزاد زندگی کنند. از این رو این فریادها را با آتش گلوله پاسخ دادند.

سرسپردگان* شاه مردم را به رگبار مسلسل بستند و کوچک و بزرگ

را با پیکره‌هایی خونین روی زمین ریختند. حتی کسانی را که برای کمک به زخمیها و کشته‌ها آمده بودند، به رگبار مسلسل بستند و در آن روز نزدیک به چهار هزار نفر در اطراف این میدان و جاهای دیگر شهر تهران به شهادت* رسیدند. عدهٔ بسیاری هم زخمی شدند.

شاه و دژخیمان او می‌خواستند فریادهای مردم حق طلب* را خاموش کنند، ولی نتوانستند. زیرا مردم برای خدا و برای زنده کردن قوانین قرآن به پا خاسته بودند. آنها از مرگ و شهادت بیم نداشتند. هرکسی که شهید می‌شد، خود به بهشت آخرت می‌شتافت. به بازماندگان خویش هم رحمت* پروردگار را نوید* می‌داد و آنها را به ادامهٔ مبارزه و جهاد فرا می‌خواند.*

از آن روز لحظه به لحظه خشمها و فریادها بیشتر شد تا سراسر ایران را فرا گرفت. همین خشمها و فریادها سرانجام تخت ستم را سرنگون* کرد و ملت ایران را به پیروزی و آزادی رسانید.

این آزادی و پیروزی ارمغان* شهیدان است. به همین سبب است که به شهیدان درود می‌فرستیم و یادشان را گرامی می‌داریم. ارمغان ارزشمند آنها

را با جان نگهداری می‌کنیم. در برابر این نعمت بزرگ، خدا را شکر می‌گوییم و در راه آبادی ایران و آزادی همهٔ مسلمانان و انسانهای مظلوم* جهان می‌کوشیم.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



ارمغان = هدیه

اعلام کنند = خبر دهند

حق‌طلب = کسی که حق و حقیقت را می‌خواهد، حق‌جو، حق‌خواه

رحمت = لطف، مهر

سرسپردگان = نوکران، چاکران

سرنگون کرد = واژگون کرد

شهادت = شهید شدن (به شهادت رسیدند = شهید شدند)

شهدا = شهیدها، شهیدان

فرا می‌خواند = دعوت می‌کرد

قوانین = قانونها

مظلوم = کسی که به او ظلم شده است، ستم‌دیده

نوید = مرده، بشارت

پرسش:



- ۱ - کسانی که در میدان شهدا شهید شدند چه می‌خواستند؟
- ۲ - چرا دزخیمان پهلوی بر روی آنها آتش گشودند؟
- ۳ - چرا مسلمانان آزاده از مرگ و شهادت نمی‌ترسند؟
- ۴ - شهیدان به بازماندگان خود چه نویدی می‌دهند؟
- ۵ - ارمغان شهیدان برای ما چیست؟
- ۶ - وظیفه ما در مقابل ارمغان شهیدان چیست؟

تکلیف شب اول:

پرسشهای درس را با جواب بنویسید.

جمله‌های زیر را کامل کنید و در دفتر خود بنویسید:

آنها اعلام کردند که ما مسلمانیم و می‌خواهیم
ما می‌خواهیم بهترین افرادمان را برای انتخاب کنیم
می‌خواستند فریادهای مردم خاموش کنند، ولی

مردم مسلمان از مرگ و شهادت نمی ترسند چون
این آزادی و پیروزی است .
شهیدان به بازماندگان خویش نوید می دهند و آنها
را به ادامه فرامی خوانند .

تکلیف شب دوم:



□ هر یک از کلمه‌های هم خانواده زیر را در جمله‌ای به کار برید:

شهادت، شهید، شهیدان، شهادت - ظلم، ظالم، مظلوم .

□ از روی هر یک از کلمه‌های زیر دو بار بنویسید:

استقلال - آزادی - جمهوری اسلامی - درخیم -

ارمغان - ارزشمند - حق طلب - سلسل - قوانین -

رحمت - نوید - سه‌گون .

خود را بیازمایید (۷)

الف) جواب سؤالهای زیر را بنویسید:

- ۱ - بهار آزادی یعنی چه؟
- ۲ - در نوروز به چه کسانی بیشتر از همه درود می‌فرستیم؟
- ۳ - امام حسین و یارانش برای چه شهید شدند؟
- ۴ - چند نمونه از کارهای یزید را بنویسید.
- ۵ - چرا ما نمی‌توانیم زحمتهای فراوان مادر خود را جبران کنیم؟
- ۶ - روز هفدهم شهریور ماه سال ۱۳۵۷، مردم ما چه اعلام کردند؟
- ۷ - شهیدان به بازماندگان خود چه نویدی می‌دهند؟
- ۸ - وظیفه ما در مقابل ارمغان شهیدان چیست؟

ب) به آخر این کلمه‌ها «گر» اضافه کنید و با هر یک جمله‌ای بسازید:

سرم - کار - آهن - صنعت - آرایش

ج) به آخر هر یک از کلمه‌های زیر «گاه» اضافه کنید و با هر یک جمله‌ای

بسازید:

عبادت - دانش - زیارت - درمان - پرورش - آسایش .

د) هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها را در یکی از جمله‌های زیر قرار دهید

و از روی جمله‌های کامل شده یک بار بنویسید:

شهید - ارمغان - بیکری خونین - شبانه روز -

بهار آزادی .

۱ - این آزادی و پیروزی شهیدان است .

۲ - مردم راه رگبار مسلسل بستند و کودک و بزرگ را با

بر زمین ریختند .

۳ - مادر برای تو، از روی میل و شوق زحمت می‌کشید .

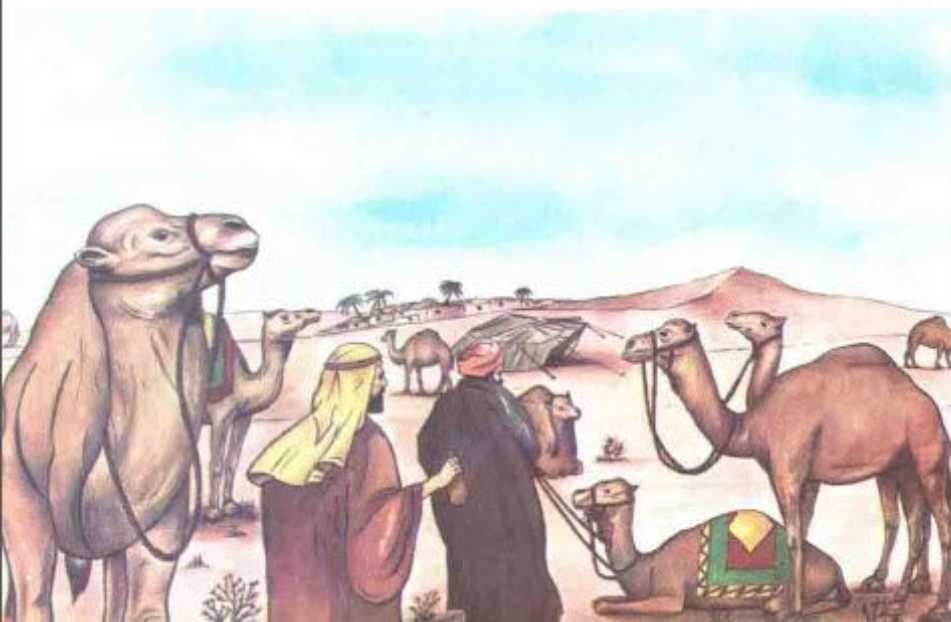
۴ - امام دیاراش شدند اما زیر بار ظلم و ذلت نرفتند .

۵ - هر سال راهمراه با بهار طبیعت تبریک می‌گوییم .

یک تصمیم

به هارون، خلیفه ستمگر عباسی، خبر دادند که «صَفوان» شترهایش را یکجا فروخته است. بنابراین برای حمل* کاروان خلیفه در سفر حج* باید فکر دیگری کرد.

هارون سخت درشگفت* شد و در اندیشه فرو رفت که چرا صَفوان شترهایش را فروخته است. مگر آنها را به ما کرایه نداده بود! این کار او کاملاً غیر عادی است.



هارون صفوان را خواست و به او گفت: شنیده‌ام که همه شترهایت را

فروخته‌ای!

— بلی، ای خلیفه!

— چرا؟

— برای اینکه توانایی نگهداری آنها را ندارم.

— ولی من می‌دانم چرا شترهایت را فروخته‌ای. حتماً امام تو، از

موضوع قرارداد ما با خبر شده و تو را از این کار بازداشتی است. به دستور

اوست که شترهایت را فروخته‌ای. چرا این کار را کرده‌ای؟

صفوان سکوت کرد سپس هارون با صدای خشنی گفت: صفوان!

بدان که اگر آشنایی قدیم ما نبود، سرت را از بدن جدا می‌کردم.

هارون درست حدس زده بود*. صفوان از شیعیان* واقعی امام

موسی کاظم(ع) بود. صفوان بعد از اینکه برای حمل و نقل* اسباب سفر

هارون با او پیمان* بست، روزی امام را دید. امام به او فرمود:

ای صفوان، همه کارهای تو خوب است، جز یک کار.

صفوان پرسید: آن یک کار چیست؟

امام فرمود: آن یک کار این است که تو شرانت را به هارون کرایه داده‌ای.

صفوان گفت: من که آنها را برای کار حرام و نادرستی کرایه نداده‌ام.

هارون آنها را برای سفر حج از من کرایه کرده است.

امام فرمود: صفوان، تو شترها را در اختیار هارون قرار داده‌ای

که در آخر کار از او کرایه آنها را بگیری. آیا این طور نیست؟

— بلی همین طور است.

— آیا تو راضی هستی که هارون تا بازگشت از سفر حج زنده بماند تا

بتواند کرایه شترهای تو را پردازد؟

— بلی!

— خوب، کسی که به هر سبب بخواهد که ستمگران زنده بمانند، از آنها

محسوب می‌شود.* هر کس از ستمگران باشد، به خشم خدا گرفتار می‌شود و

در آخرت عذاب* خواهد دید.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



پیمان = قرارداد، عهد

حج = زیارت خانه خدا

حدس زده بود = گمان کرده بود

حمل = بردن

حمل و نقل = بردن و جا به جا کردن

در شگفت شد = تعجب کرد

شیعیان = پیروان

عذاب = شکنجه، رنج، سختی

محسوب می‌شود = به حساب می‌آید، به شمار می‌آید

پرسش:



۱ - صفوان که بود و با هارون چه قراردادی بسته بود؟

۲ - چرا صفوان شترهایش را فروخت؟

۳ - امام به او چه فرمود؟

۴ - سزای کسی که دوست دارد، ستمگران زنده بمانند چیست؟

تکلیف شب اول:



پاسخ پرسشهای درس را بنویسید.

هر دو کلمه از کلمات زیر را در یک جمله به کار ببرید:

حل و نقل - خدا - پیمان - سنگر - کاروان -
کرایه - آشنایی - خشم .

تکلیف شب دوم:



خلاصه درس را بنویسید.

درس را برای افراد خانواده خود بخوانید.

اخلاقِ خوش و گذشت

روزی یکی از مردم شام* به مدینه آمد. حضرت امام حسن علیه السلام را در کوچه دید و شناخت. او نه تنها به حضرت امام حسن سلام نکرد، بلکه به او دشنام* هم داد. سپس تا می توانست از امام حسن و حضرت علی (ع) بدگویی کرد.

امام حسن هیچ نگفت و صبر کرد تا مرد شامی ساکت شد. آن گاه به او سلام کرد و با خوشرویی و مهربانی از حالش پرسید و فرمود: گمان می کنم غریب* هستی. ما را نمی شناسی و از رفتار و کردار* ما چیزی نمی دانی. گفته های معاویه تو را فریب داده است. آنچه در باره پدرم گفتی، درست نیست. چون قصید* بدی نداری و فریب خورده ای تو را می بخشم، هر چه لازم داری بگو تا به تو بدهم.

اگر لباس نداری، به تو لباس می دهم. اگر محتاج هستی بی نیازت می کنم. اگر رانده شده ای، پناحت می دهم. خواهش می کنم به خانه من بیا و مهمان من باش.

آن مرد وقتی اخلاق خوش و گذشت امام حسن (ع) را دید، از گفتار خود شرمنده* شد. گریست* و گفت: ای پسر پیغمبر، برای من ثابت شد که تو امام* و جانشین پیغمبر هستی. خدا بهتر می‌داند که چه کسی را امام و پیشوا قرار دهد.

ای پسر رسول خدا، به خدا سوگند*، تا به حال خیال می‌کردم که تو و پدرت بدترین مردم هستید. اکنون فهمیدم که شما بهترین مردم روی زمین هستید.

سپس آن مرد در خانه امام حسن (ع) فرود آمد و مهمان آن حضرت شد.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



امام = پیشوای معصوم، رهبر

دشنام = فحش، ناسزا

سوگند = قسم

شام = نام قدیمی سرزمینی که امروزه کشورهای سوریه و اردن و

لبنان و فلسطین را تشکیل می‌دهد.



شرمنده = خجالت‌زده

غریب = ناآشنا

قصد = منظور، هدف

کردار = کار، عمل

گریست = گریه کرد

محتاج = نیازمند، فقیر

پرسش:



۱ - مرد شامی با حضرت امام حسن (ع) چگونه برخورد کرد و چه

گفت؟

۲ - مرد شامی وقتی رفتار امام حسن را دید، چه گفت؟

۳ - چرا آن مرد شامی از گفتار خود شرمنده شد و گریست؟

۴ - هنگامی که کسی از روی نادانی به شما بد می‌گوید چگونه به او

پاسخ می‌دهید؟

۵ - گذشت یعنی چه؟ چه وقتی باید گذشت کرد؟

۶ - از این داستان چه درسهایی باید آموخت؟

تکلیف شب اول:



- پرسشهای درس را با جواب بنویسید.
- نمونه‌ای از گذشته‌های یکی از دوستان خود را بنویسید.

تکلیف شب دوم:



- با کلمه‌ها و ترکیبهای تازه درس ده جمله بسازید.
- مثال: مسلمان هرگز به دیگری دشنام نمی‌دهد.
- درس را برای اعضای خانواده خود بخوانید.

تو را سپاس!

ای معلم گرامی و ای انسان آزاده، تو را سپاس می‌گوییم.

ای آموزگار دین و دانش و ای مَشْعَل* فروزان راه زندگی، تو را

سپاس می‌گوییم.

ای راهنمای آزادی و آزادگی، بزرگت می‌داریم و مقام والایت* را

می‌ستاییم.

تو را سپاس می‌گوییم که ما را با نشانه‌های قدرت خدا آشنا کردی

و راه اطاعت و بندگی او را به ما نشان دادی.



تو را سپاس می‌گویم که ما را با زندگی پیامبران و امامان و انسانهای
 بزرگ آشنا کردی تا رفتارشان را در زندگی سرمشق خویش قرار دهیم.
 در این سالی که گذشت از سخنان شیرینت درس ایمان و تقوا آموختیم
 و از رفتار پسندیده*ات درس فداکاری و ایثار* گرفتیم.
 اگر سخنان سودمند* تو نبود، چگونه با کلام حق آشنا می‌شدیم؟ و
 چگونه راه بهتر زیستن را فرا می‌گرفتیم*؟
 اگر راهنمایها و اندرزهای* نبود، چگونه معنای برادری و برابری و
 همکاری را می‌آموختیم؟
 اکنون که سال تحصیلی به پایان می‌رسد، بهترین سپاسها را تشارت*
 می‌کنیم. یا تو پیمان می‌بندیم که آنچه به ما آموخته‌ای، هرگز از یاد نبریم و در
 راه خدا و خدمت به مردم به کار بریم.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



اندرز = پند، نصیحت

ایشار = گذشت، دیگری را بر خود مقدّم داشتن

پسندیده = خوب، نیکو

سودمند = بافایده

فرا می‌گرفتیم = یاد می‌گرفتیم

مشعل = چراغ

نثارت می‌کنیم = به تو هدیه می‌دهیم، تقدیمت می‌کنیم

والا = برتر، بلند

پرسش:



۱ - معلم، ما را با زندگی چه کسانی آشنا می‌کند؟

۲ - در سالی که گذشت، از رفتار و سخنان معلم چه آموختیم؟

۳ - چگونه برادری و برابری و همکاری را از معلم خویش

آموختیم؟

۴ - با معلم خویش چه پیمانی می‌بندیم؟

تکلیف شب اول:

پاسخ پرسشهای درس را بنویسید.

□ برای تشکر از معلم خود نامه‌ای بنویسید و کلمه‌های زیر را در آن

به کار برید.

سپاس - دین - ایمان - برابری - برادری - علم -
راهپیمایی - خدا - سخنان - اندرز - رفتار - سرشق.

تکلیف شب دوم:



□ جمله‌های زیر را کامل کنید و از روی آنها یک بار بنویسید.

معلم مشعل راه زندگی است .
آموزگار راهپیمایی و است .
معلم ما را با نشانه‌های آشنایی کند و راه
و او را به ما نشان می‌دهد .
آموزگار ما را با زندگی و آشنایی کند تا در
زندگی خویش را سرشق خویش قرار دهیم .
مادر یک سال تحصیلی از رفتار و سخنان معلم خود درس ایمان و
برابری و همکاری می‌آموزیم .
مادانش آموزان با معلم خویش می‌بندیم که آنچه آموختیم
در راه و خدمت به به کار بریم .



خود را بیازمائید (A)

تعداد الف) جواب این سؤاها را بنویسید:

- ۱ - کار اشتباه صفوان چه بود؟
- ۲ - چرا صفوان تصمیم گرفت که شترانش را بفروشد؟
- ۳ - رفتار امام حسن با مرد شامی چگونه بود؟
- ۴ - چرا از معلم خویش تشکر می‌کنیم؟
- ۵ - وظیفه ما دانش‌آموزان در مقابل رفتار و گفتار صحیح معلم خود

چیست؟

ب) به آخر این کلمه‌ها «ناک» اضافه کنید و با هر یک جمله‌ای بسازید:

اندره - درد - ترس - نم

ج) کلمه مخالف هر یک از این کلمه‌ها را بنویسید:

شیرین - خوبی - بالا - دوستی - خیر

د) با هر یک از کلمه‌های زیر یک جمله بسازید:

اندره - پسندیده - رنج - سودمند - پیمان - پایان

